بازدید شد
۱۳۸۴

١١٣٨١

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ٨٩٤١١

کتاب منتخب نزهة القلوب

مؤلف حمد الله مستوفی

مترجم

موضوع

شمارهٔ قفسه ١١٣٨١

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
١١٣٨١

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۹۵۱۱

کتاب منتخب نزهة القلوب

مؤلف حمدالله مستوفی

مترجم

موضوع

شمارهٔ قفسه ۱۱۳۸۱

بازدید شد

۱۱۳۸۱

خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۱۳۸۱

کتابخانه
نمره ..... ه
کتب جغرافیا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲
۸۹۵۱

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی زین السماء الدنیا بزینة الکواکب ونور وجه العرش
باشعتها الثواقب والصلوة والسلام علی محمد الذی اشرقت بنور آیاته
المشارق والمغارب وآله الاخیار والائمة الاطهار المنزهین عن المطاعن
والمعایب اما بعد بر ضمیر منیر ارباب فطنت وخاطر منیر اصحاب
خبرة اوضح ولایح است که معرفت هیات اجسام سفلی واوضاع
اجرام علوی از اشرف مطالب واعلی مآرب است چه غایت آن معرفت
قدرت صانع قدیر وحکمت وعلت خالق خبیر است واز جمله اقسام
این علم شریف مشتمل بر نکات لطیف معرفت مقادیر اجرام
وابعاد وعجایب اقالیم وبلاد را درین مطلوب علیم الشان ومقصود
جلیل البرهان دخلی بیشتر وفضلی تمامتر است وچون خطا ذوی البصیرت

وعلماء علم

وعلماء علم هیئت از تعرض بمساحت سطح افلاک تغافل نموده اند
ودر مساحت سطح ارض وسطوح اقالیم تساهل فرموده اند ملهم غیبی
در خاطر قاصر وضمیر ذکا قاصر القا نمود که درین ایام خجسته فرجام مختصری
مشتمل بر مساحت سطوح اجسام ومقادیر ابعاد واجرام وتحقیق مبادی
اقالیم ونهایات آن وتبیین مواضع واعجوبات هریک ازان
در قید تقریر وسلک تحریر مرتب ومخطوط ساخت بر وجهی که قریب
وبعید ازان مستفید می توانند شد بر مقدمه ودو مقاله
وخاتمه وضع کردم ومن الله تعالی ازمة التحقیق اما
مقدمه در بیان اشیائی که مقاصد بر آن موقوف است سطح مستوی
سطحی است که خطوط مستقیمه در جمیع جهات بر ان فرض توان کرد
پس اگر بان سطح یک خط محیط باشد بر وجهی که داخل آن نقطه
مفروض تواند شد که خطوط مستقیمه که ازان نقطه بان خط روند
همه متساوی باشد آن سطح را دایره گویند وآن خط را المحیط دایره وان
نقطه را مرکز وخطی مستقیم که از مرکز خارج شود واز جانبین محیط بدایره

آن را قطر دایره گویند و ارشمیدس در کتاب مساحت تکسیر دایره بیان
کرده است که محیط هر دایره اعظم است امثال قطر آن بکسری
و آن کسر کمتر از سبع است و زیادت از ده جزو از هفتاد و یک جزو
بر سبیل تقریب آن را سبع گرفته اند پس اگر قطر هفت ذراع بود
محیط بیست و دو ذراع بود و چون قطر واحد گیرند محیط باشد
قرح کط مد ثالثه و نسبت واحد را باین عدد نسبت قطر بمحیط گویند
و نسبت قطر بمحیط بر سبیل تحقیق ممکن نیست و در دعای ماثور
واقع است که سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی المحیط
الا هو و عادت بآن رفته است که محیط دایره را بسیصد و شصت
قسم متساوی کنند و هر قسمی را جزو و درجه گویند و چون محیط
دایره را بر عدد نسبت قطر بمحیط قسمت کنند خارج قسمت باشد
فایده این را اجزاء قطر تحقیقی گویند و اهل حساب نجوم بجهت
سهولت قطر را صد و بیست جزو قسمت کنند و آن اجزاء را
قطر اصطلاحی گویند و در مساحت قطر با جزاء تحقیقی معلوم باید کرد و چون

مستقیم محیط دایره را بدو قسم مختلف کند آن را وتر گویند
و هر یک از آن دو قسم را قوس گویند و عمودی را که از یک
طرف قوس بر قطری آید که بدیگر طرف آن قوس گذرد آن را
سهم آن قوس گویند و جسمی که یک سطح بآن محیط بود و در وجهی
که در داخل آن نقطه باشد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن سطح
روند همه متساوی باشد آن را کره گویند و آن سطح را سطح مستدیر و چون
سطح مستدیر قاطع کره شود دایره حادث شود اگر آن دایره
بمرکز کره گذرد عظیمه باشد و الا صغیره و قطر دایره عظیمه قطر کره بود و چون
سطح مستوی کره را بدو قسم کند هر قسمی را قطعه گویند و لامحاله دایره
حادث شود آن دایره را قاعده هر یک از آن دو قطعه گویند و نقطه
که بر سطح مستدیر آن قطعه بود و بعد آن از جمیع اجزاء محیط آن قاعده
متساوی بود آن را قطب آن قطعه گویند و مقصود درین مقام مساحت
سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر قطعه کره و مساحت نفس جرم
کره است پس میگوییم که ارشمیدس بیان کرده است که سطح هر دایره

مساوی مثلث مستقیم الاضلاع قائم الزاویه است که یک ضلع
زاویه قائمه او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر مساوی
نصف پس چون قطر او در نصف محیط ضرب کنند مساحت
دایره حادث شود چنانچه از مقاله اولی اقلیدس مستفاد میشود
و هم ارشمیدس بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی است
اربعه امثال دایره عظیمهٔ آن کره است پس چون اربعه امثال
مساحت دایره عظیمه کره بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید
و هم ارشمیدس بیان کرده است که مساحت سطح مستدیر
قطعه کره مساوی مساحت دایره است که نصف قطر آن
مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطعه بمحیط قاعده آن
در رود پس اول از جدول نصف وتر قوسی از عظیمه که بقطب
قطعه گذرد مابین قطب و محیط قاعده حاصل کنند و آن را
در قطر تحقیقی عظیمه کره ضرب کنند منحط نصف حاصل وتر تحقیقی
بود پس نسبت قطر بمحیط در وتر تحقیقی ضرب کنند و حاصل ضرب

را هم

را هم در وتر تحقیقی ضرب کنند مساحت سطح مستدیر قطعه حاصل آید
اما مساحت محیط دایره صغیره بر آن وجه است که جیب بعد آن صغیره
از قطب را در نصف قطر تحقیقی کره منحط ضرب کنند و حاصل ضرب را
در نسبت قطر بمحیط ضرب کنند محیط آن صغیره حاصل آید باجزاء
که محیط عظیمه سیصد و شصت جزو بود و تفاضل میان دو سطح
مستدیر از دو قطعه کره سطح مستدیر بود که دو دایره متوازی آن
بود و بجهت مساحت جرم کره میگوییم که ارشمیدس بیان کرده است
که چون ثلث نصف قطر کره در مساحت سطح آن کره ضرب کنند
مساحت جسم کره حاصل آید و بدانکه در مساحت ابعاد و اجرام
متعارف آنست که بفراسخ کنند و فرسخ دو نوع است فرسخ طولی
و فرسخ سطحی اما فرسخ طولی مقدار دوازده هزار ذراع است
هر ذراعی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی مقدار شش عرض شعیر
معتدل و قطر ارض و اقطار کواکب و ابعاد آن و ثخن افلاک
و محیطات دوایر ارضی و فلکی و قسی آن را باین فراسخ مساحت

کنند اما فرسخ سطحی سطح مربع است که هر ضلعی از آن یک فرسخ
طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده هزار ذراع است چون
مربع سازند فرسخ سطحی حاصل آید و این صد و چهل و چهار هزار هزار
ذراع سطحی باشد یعنی چهارده هزار و چهارصد تومان ذراع
و جریب بعرف اهل مساحت سه هزار و ششصد ذراع
سطحی است و چون محاسب حساب کند بر وی واضح شود که یک
فرسخ سطحی چهل هزار جریب است اما فرسخ جسمی بآن اجسام را
مساحت کنند و چون متعارف نیست مساحت جرم ارض است و مساحت
جرم افلاک متعارف نیست تحقیق فرسخ جسمی در مباحث مساحت
جرم ارض مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **مقاله اولی در مساحت**
سطح ارض و تعیین اقالیم و آنچه بآن متعلق است بدانکه سطح ارض کری است
بحسب حس و جبال و تلال که در سطح ارض است آنرا از کرویت
حسی بیرون نبرد چنانچه دانهای ارزن که بر سطح کره متصل
شود که قطر آن یک ذراع باشد بلکه نسبت کوهها با کره ارض

بسیاری کمتر است از آنچه ارتفاع اعظم جبال دو فرسخ
و نصف فرسخ است و در علم هیات مبرهن شده است که نسبت
ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض چون نسبت خمس سبع عرض
یک شعیره است با قطر کره که یک ذراع باشد و بنا بر این در مساحت
سطح ارض و تعیین دوایر بر سطح ارض را بمنزله سطح مستدیر حقیقی
گرفته اند و چون معدل النهار را که منطقه فلک اعظم است قاطع
کره عالم فرض کنند در سطح کره ارض دایره حادث شود و دایره
عظیمه دیگر در سطح ارض فرض کنند که بمبدا و منتهای عمارت
گذرد و دایره اولی باین دایره منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی را
خط استوا گویند و باین دو دایره سطح ارض بچهار ربع شود
دو ربع از آن در شمال دایره اولی بود و دو ربع جنوبی
فوقانی نیز اند یک مسکون است و باقی سطح ارض همه مغمور
در آب است نزد اکثر اهل هیات و بعضی گفته اند که آن ارباع
دیگر نیز معمور است و در عجایب المخلوقات آورده است

که چون اسکندر ممالک ربع مسکون را مسخر ساخت خواست
که احوال بحار معلوم کند و بداند که بحر محیط در ان جانب ساحل دارد
یا نه جمعی از مردم شجاع و کاردان را باین امر تعیین نمود و سه ساله
مایحتاج ایشان از ماکول و ملبوس و غیر ذالک تعین نموده
و ایشان در کشتی نشسته ببحر محیط درآمدند بعد ازانکه کشتی سه ماه سیر کرد
با بودن باد و بروق مراد جمع مردم در کشتی نشسته از پیش روی ایشان
پیدا شدند و چون ملاقات میان ایشان واقع شد بعد از زمان
اندک بمحاربه انجامید اصحاب اسکندر غالب شدند و جمعی از ایشان را
پیش سکندر آوردند و چون لغت ایشان کسی را مفهوم نمیشد
هر یک را زنی بنکاح درآوردند و چون فرزندان پیدا شدند
و بلغت ابوین سخن میکردند گفته شد که پدران ما میگویند که پادشاهی
داشتیم که ملک او روی زمین مسخر او شده بود و او را داعیه استعلام
احوال بحار شد ما را بجهت این امر تعیین نمود مدت سه ماه
در روی آب سیر کردیم تا آنوقت که گرفتار شدیم و اکثر اهل علم

برانند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف واقع است و بدانکه
این ربع مسکون تمام معمور نیست بلکه دران بحار و جبال و براری
و اراضی فارغه بسیار است مساحت ربع مسکون جمعی از حکمای
اسلامی در زمان مأمون خلیفه بجهت تحقیق مساحت ارض طلب
زمین هموار که آنرا مسافت معتدبه باشد اشتغال نمودند
تا در نواحی موصل زمینی یافتند که مناسب مطلب بود و از اجزای
سنجار گویند پس در موضعی از ان بآلات صحیحه ارتفاع قطب
ظاهر معدن انهار معلوم کردند و خالد بن عبدالملک مروروذی
با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار چندان
سیر نمودند که یک درجه ارتفاع قطب زیاده شد و علی بن عیسی
اسطرلابی با جمعی دیگر بجانب جنوب متوجه شدند و هم بر خط نصف النهار
سیر نمودند تا ارتفاع قطب یک درجه کمتر شد و چون آن هر دو
مسافت را مساحت نمودند هر یک نوزده فرسخ بود تقریباً
پس معلوم شد ایشان را که مقدار یک درجه از محیط عظیمه ارضیه

نود و دو فرسخ است چه نسبت درجات دوایر عظیمهٔ ارضیه چون
نسبت درجات دوایر عظیمهٔ فلکیه است و قدماء حکما که بتحقیق
این امر مشغول و جه مذکور اشتغال نموده اند مقدار یک درجه
عظیمهٔ ارضیه را بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی یافته اند و اکثر
اهل هیات قول قدما را معتبر دارند چه تحقیقات ایشان در اغلب
بصواب نزدیکتر است پس بنابر قول ایشان میگوییم که چون
بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی در سیصد و شصت که عدد اجزاء
دایره است ضرب کنند هشت هزار فرسخ حاصل آید و این مقدار
محیط عظیمه است که بر سطح کرهٔ ارض و چون او را بر [illegible]
ثالثه قسمت کنند حاصل آید قطر ارض دو هزار و پانصد و چهل و شش
فرسخ و دو خمس و نصف سدس فرسخی پس چون نصف آن را
در نصف محیط عظیمهٔ ارضیه که چهار هزار فرسخ است ضرب کنند
حاصل آید پانصد و نه تومان و دو هزار و نهصد و شصت و شش فرسخ
و ثلثان فرسخی و این مساحت سطح عظیمهٔ ارضیه است و مساوی مساحت

ربع سطح ارض است و اربعه امثال آن مساحت تمام سطح
ارض است و سابقا معلوم شد که هر یک فرسخی سطح چهل هزار
جریب است پس اگر محاسب خواهد تمام سطح ارض را
بجریب معلوم تواند کرد **تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه** بدانکه دایره
عظیمه که بسمت راس موضعی و بقطب معدل النهار گذرد
آن دایره نصف النهار موضع گویند و قوسی از این دایره
که مابین سمت الراس و معدل النهار بود از جانب اقرب
عرض آن موضع گویند و مساکن خط استوا را عرض نباشد
زیرا که معدل النهار بسمت الراس آن مساکن میگذرد و در خط
استوا همیشه شب و روز مساوی بود و ابتداء عروض از خط
استوا است و در آنجا و در مواضعی که قریب باشند سالی هشت
فصل باشد دو ربیع و دو صیف و دو خریف و دو شتا
و درختان در سالی دو بار میوه بار آورند و ابتداء ربع مسکون
از خط استوا است و انتهاء آن موضعی است در جانب شمال

که قطب معدل النهار آنجا بر سمت الراس بود و در آن موضع
شش ماه آفتاب بر روی زمین و شش ماه در زیر زمین
بود و تمام سال آنجا یک روز و یک شب بود و در جنوب خط
استوا عمارت متفرقه است و آن غایت عمارت و نهایت
عمارت موضعی است که عرض شمالی آن شصت و شش درجه و
نیم باشد و در آن موضع شش برج که اول حمل منتصف است
یک بار طلوع کند و طلوع آن شش برج دیگر بر طریق قی
معموره بود و شش برج که اول منتصف آن است یکبار
غروب کند و آن شش برج دیگر بطریق معهود غروب کند و
از نهایت عمارت تا نهایت ربع مسکون بروج بر چهار
قسمت شود یک قسم ابدی الظهور بود که دایما ظاهر بود و یک
قسم ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود و یک قسم بطریق معهود
طلوع کند و یک قسم دیگر معکوس طلوع کند مثلا آخر ثور
پیش از اول طلوع کند و آخر حمل پیش از اول و هر قسمی

کمتری

که مستوی طلوع کند معکوس غروب کند و آنچه معکوس
طلوع کند مستوی غروب کند و چون در قرب خط استوا
عمارت کمتر است آن را داخل اقالیم نساخته اند و ابتداء اقالیم
از موضعی گرفته اند که عرض آن دوازده درجه و ثلثان است
و همچنین در حوالی نهایت معموره عمارت کمتر است نهایت
اقالیم موضعی گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و کسری است
پس از مبدا مذکور تا منتهی مذکور هفت قسم کرده اند چنانچه
طول هر قسمی را اقلیم گویند و این اقالیم متساوی نیست بلکه

هر قسمی
از مغرب است تا مشرق و عرض
هر قسمی آن مقدار که از
مبدا جنوبی آن قسم تا
نهایت شمالی او
نیم ساعت در درازی
روز تفاوت
کند

هر اقلیم که بخط استوا اقرب است طول و عرض او زیادت
از طول و عرض اقلیم ابعد است و طرف جنوبی هر اقلیم اطول است
از طرف شمالی او و لیکن طرف شرقی و غربی هر دو مساوی است
و سبب تقسیم آن بهفت آنست که در قدیم الایام پادشاهی
بوده که هفت پسر داشته هر یک قسم یک پسر داده و چون
قسم اول و آخر نسبت با تمام دیگر قلیل العماره است ما بین خط استوا

و اول اقلیم داخل قسم اول داشته و ما بین آخر سابع و نهایت
معموره داخل قسم هشتم تا تعادل حاصل آید و بعضی گفته اند که هر
قسمی را مناسب با آثار یکی از سبعه سیاره یافته اند از اخلاق مردم
و الوان و سایر نباتات و حیوانات و چون کواکب سبعه است
اقسام نیز هفت باشد و ما این اقسام را بیاوریم و بعد از هر یک
تعین کنیم و مساحت هر قسم و مساحت اطراف آن ذکر کنیم و در
هر قسمی بعضی بلاد که در آن امر عجیب منقول است ایراد کنیم معرفت

معرفت ما بین خط استوا و اقلیم اول جانب جنوب این قطعه
خط استوا است و آن چهار هزار فرسخ است و جانب شمال او
سه هزار و نهصد و دو فرسخ و سه ربع فرسخی است و هر یک
از طرف غربی و طرف شرقی دویست و هشتاد و یک
فرسخ و نصف فرسخی است و مساحت سطح این قطعه صد و یازده
تومان و شش هزار و هفتصد و سی و پنج فرسخ و سدس فرسخی است
و طریق این مساحتها از قواعدی که در مقدمه مذکور شد معلوم شود

اکنون

اکنون بعض غرایب که درین قطعه واقع است ایراد کنیم
ارم و آن شهری است که شداد بن عاد بنا کرده در
ما بین صنعا و حضرموت و دوازده فرسخ است و در مدت
پانصد سال بنای او باتمام رسیده و صد وکیل تعین بوده
و هر وکیلی هزار صانع و عامل داشته اند و سیصد هزار قصر
در آن بنا کرده بودند و از چهل فرسخ مسافت آب آنجا آورده
بوده و خشتهای آن از زر و نقره بوده است و در انهار آن
عوض سنگ ریزه یاقوت و زمرد و سایر جواهر بوده و خاک
مشک و زعفران و انواع مکلفات دیگر کرده بودند که ذکر
آن موجب تطویل است و بعد از اتمام آن با سیصد هزار کس
و اهل بیت همه متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول به آن شهر
صیحه از آسمان آمد و تمام آن مردم و صناع و عمال همه
هلاک شدند و حالا آن شهر از چشم مردم پوشیده است
و در زمان حکومت معاویه یکی از اعراب که او را

عبد الله ابن قلابه که شتری جستندی بآن موضع رسید و اورا مظنه شد
که در خواب می بیند و چیزی از یاقوت و جواهر از آن برگرفت
و نزد معاویه آمد و احوال آن شهر باز گفت تصدیق او نمود
یکی از علمای یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود گفت
که ذکر این شهر باین صفت و ذکر آنکه یکی ازین امت بآنجا
خواهد رسید در توراة مذکورست **بلاد زنج** شمال آن یمن است
و جنوب آن بیابان و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن حبشه
گویند که زنگی مغموم نباشد و سبب آن اعتدال دم قلبست و
بعضی گفته اند که خاصیت سهیل است که در اکثر لیالی آنجا
مرئی میشود و در آن بلاد درختی است که چون برگ آنرا در آب
اندازند و فیل ازان بخورد مست شود و نتواند رفت او را
صید کنند و دندان او را در جنگ کار نفرمایند و بار نکنند
و بجهت گوشت و استخوان او او را صید کنند **حضرموت**
از بلاد یمن است نزدیک بدریا و از شهرهای قدیمه است

و در قدیم

و در قدیم الایام طرف سفالین یافته بودند در زیر زمین و در آن
خوشه گندم بوزن یکمن و هر دانه چند بیضه مرغی از یکی از مشایخ
آن زمان پرسیده اند گفت که این حاصل زراعت جمعی است
از امم ماضیه که پادشاهان و امراء و وزرای ایشان عادل بوده اند
و علمای ایشان امین و اغنیای ایشان سخی و عوام الناس ایشان
همه منصف برکات این صفات محصولات ایشان باین نوع
نمو یافته و قصر مشید که در قرآن مذکورست و قوم عاد
آنرا کرده آنجاست و قبر هود علیه السلام نیز آنجاست و در
نواحی آن چشمه آبست که آنرا ماء الخنوثه گویند هر که ازان آب بخورد
مخنث گردد سراندیب جزیره ایست در بحر هند هشتاد فرسنگ
در هشتاد فرسنگ و در آن معدن یاقوت سرخ و زرد و سبز
و معدن ذهب و فضه و الماس و بلور است و در آنجا
کوهی است که آنرا جبل راهون گویند و نزول حضرت آدم علیه السلام
از بهشت بر آن کوه بوده و اثر قدم او آنجا در سنگ فرورفته

وهر روزه دران کوه باران آید چنانچه اثر قدم او شسته شود
صنعا اعظم بلاد یمن است بساتین وانهار ومیوه‌ها دران
بسیار است امراض درا و کم واقع شود وهر شتر بیمار
که بصحرای آن درآید بهتر شود وانجا نوعی از گندم است
که در یک غلاف ازان دو دانه باشد انجا کوهی است
وبر سر آن کوه چشمه ایست که آب او از جمیع جوانب آن کوه
فرو میریزد وقبل ازانکه بزمین رسد منعقد میشود واین شب
مانند است **ظفار** شهریست درمیان حضرموت وعمان و لبان
که نوعی از کندر است ازانجا بسیار بلاد برند وغیرت در مردم
ایشان نباشد هر شب زنان ایشان در بیرون شهر آیند
وبا مردم اجنبی تا صبح معاشرت کنند وازواج ایشان
آن احوال مشاهده میکنند ومانع نمی‌شوند وبا زنان
اجنبیه صحبت میدارند **مقدشو** شهر بزرگیست درمابین
زنج وحبشه نهر عظیم دارد مشابه بنیل مصر که آب او در تابستان

ابادن

زیادت شود وانجا سهیل نیک مرتفع شود وقطب جنوبی
ظاهر بود وهر شب انجا مثل قمر قطعه ابر سفید پیدا میشود وغایب
میشود ودر یک موضع واقع است وحقیقت آن معلوم نیست
یمن بعضی از بلاد یمن خارج از اقلیم اول است در سالی
انجا چهار نوبت زراعت کنند وهر زراعتی در دو ماه
برسد واشجار سالی دو بار میوه بار آورد وآب آن موضع
شور است وارض عاد دران بلاد است وانجا تمثالیست که
بر صورت سواریست چون ماههای حرام درآید ازین تمثال
آب شیرین بیرون آید وحوضها ازان پر آب کنند وتا سال
دیگر کفایت باشد وچون ماههای حرام بیرون رود آن آب
منقطع گردد صاحب تحفة الغرائب گفته که انجا نهریست
که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود ودر
وقت غروب آفتاب از مغرب بمشرق رود **معرفت اقلیم اول**
وآنچه بان متعلق است مبدا آن موضعیست که عرض آن دوازده

درجه و چهل دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده
ساعت و چهل و پنج دقیقه بود و جانب جنوب او سه هزار و
هشتصد و چهل و هشت فرسنگ و سدس فرسنگ و هر یک
از طرف مشرق و طرف مغرب آن صد و هفتاد و سه فرسنگ است
و مساحت سطح این اقلیم ششصد و شصت و دو هزار و چهل و
چهار فرسنگ و نصف فرسنگ است اما مواضعش **البجه** متصل است
با علی عیذاب و معدن زمرد در کوههای آنست و زمرد سبز
داعلی از آنجا بسیار مواضع برند آنرا مسموم دهند خلاص
شود و افعی چون در آن نظر کند حدقه چشم او از سر او بیرون
آید **بکمیک** (بکمیل) موضعی هست در زمین آنجا درختی است که از آن
زهر میگیرند و از آن درخت بکسی نمیدهند و در هیچ موضعی
دیگر از آن درخت نیست چنانکه لبان در دیار مصر **بلاد حبشه**
زمین واسع است شمال آن خلیج بربر است و جنوب آن
بیابان و شرقی آن بلاد زنج و غربی آن بلاد البجه و حیوان

که او را زرافه

که او را زرافه گویند در آن بلاد است سر او چون سر شتر است
و شاخ او چون شاخ گاو و پوست او چون پوست گاو و
و اظلاف او چون اظلاف گاو و دم او چون دم آهو و
گردن و دست او دراز و پای او کوتاه چنین گویند که ضبع با ناقه
جمع میشود پس حیوانی از آن متولد شود که بعضی از و مشابه
ضبع بود و بعضی مشابه ناقه و چون این حیوان مذکر بود و با
گاو وحشی جمع شود زرافه حاصل آید **تغاره** شهریست نزدیک
بحر محیط سور آن شهر و دیوارهای خانه او همه از نمک است
و درهای خانهها نیز از قطعهای نمک است که بجلد حیوانات
آن را پوشیده اند و اراضی آن همه شوره زار است باغ
و زراعت نباشد و نمک از آنجا ببلاد سودان برند و بثمن
تمام بفروشند و از عجایب آنست که زمین او همه شوره زار است
و آب چاهها همه شیرین است **تکرور** شهر بزرگیست
از بلاد سودان بعضی مردم او کافرند و بعضی مسلمان و کفار ایشان

همه مرد و زن برهنه روند و مسلمانان جامه‌های دراز
پوشند بر وجهی که خادمان دامن جامهٔ ایشان را برگرفته
همراه میروند و آنجا حیوانیست که از پوست آن سپر سازند
و خاصیتش آنست که آهن صلابت آن کار نکند **جزیره ارمنی**
در بحر چین است در آنجا صنفی از انسان اند هریک چهار شبر
و برهنه باشند و بر درختها بالا میروند و کلام ایشان الدغ
افاعی است **جزیره زانج** در بحر چین است در آنجا درخت
کافور بسیار بزرگ شود چنانچه در سایهٔ یک درخت
صد سوار میتوانند ایستاد و آنجا صنف گربه ایست که بال
دارند چون بال خفاش و می‌پرند و دانهٔ زباد آنجا بود و طوطی
آنجا بسیار بود و مرغ دیگریست آنجا که حواری گویند و او
نیز سخن کند افصح از طوطی و آنجا کوهیست که در آن ثعبان
باشد و گاو و جاموس را فرو برند **جزیره نیسا** در بحر چین است
آنجا همه زن باشند و [illegible] بعضی گویند که از باد آبستن شوند

دهم دم

و همه دختر زایند و بعضی گویند درختیست آنجا که چون میوهٔ
آن بخورند دختر آبستن شوند **سجلمانه** شهری بزرگست
در جنوب مغرب نزدیک ببلاد سودان نهری عظیم دارد
و بر کنار آن شهر بساتین و نخل بسیار است و اراضی که در آن
زراعت میشود از هر جانب دوازده فرسخ است و در سالی
خمسی از آن زراعت کنند چه اگر زیادت زراعت شود
محصولات آن را کسی نمیخورد و اکثر مردم آنجا متمول باشند
سحاله در نهایت بلاد زنج است آنجا مرغیست که آنرا
حوادی گویند و سخن کند بلفظ فصیح و درست تر از سخن کردن
طوطی لیکن زیاده از یک سال او را عمر نباشد و در آن موضع
طوطی باصناف باشد سفید و سرخ و سبز مردم آنجا عادت
دارند که مگس میخورند و ضعم ایشان آنکه مداومت بر آن مانع
رمد است **سندابل** از بلاد چین است و معتبر ملک آنجا
شهری بزرگست و قطر آن مسافت یکروزه راهست صاحب

صور اقالیم گفته است که ارتفاع سوران نود ذراع است
ودر سر آن سور نهری عظیم است که بشصت بخش میشود
هر بخشی از بالای یک دروازه پایین می آید و نصفی از آن
آب در خارج شهر بزراعات وباغات میرود و نصف
دیگر در شوارع شهر در می آید و هیچ خانه نیست که دران آب
روان نیست ودر انجا فواکه بسیار است وانواع طیب
وانواع جواهر باشد ودرهای خانهای ایشان همه ابنوس است
واکثر اهل آن کافرند منقول است که غلامان مخنث وبرکودکان
وقف میکنند وآن را داخل سخاوت دانند تشنغ
قریه ایست بارض یمن از عجایب وبنا آنست که انجا آبی شفائیست
نافذ که هر کس ولدالزنا باشد نتواند از آن شق بیرون رود
شمیلان از بلاد چین است آب وهوای نهایت
نیک دارد ومرض دران کم باشد واگر مریض بانجا در آید
صحت یابد وچون آب بر زمین آن ریزند رایحه عنبر از آن

پیدا شود ومردم خوب صورت دران بسیارند کژدم ومور
وسایر هوام موذیه انجا کمتر باشد صین ولایتی وسیع است
ودر اقلیم اول وثانی وثالث شریک است گویند دران
سیصد شهر است ودر مسافت دو ماهه راه آب و
اشجار ومیوها دران بسیار است ودر حوالی یکی از آن
بلاد غدیر است هر سال یک نوبت مردم بر کنار آن جمع شوند
واسبی دران غدیر اندازند وگذارند که بیرون آید وما دام
اسب دران غدیر باشد باران آید وچون باران بقدر
کفایت بیارد واسب را بیرون آورند وهر سال که این عمل
نکنند باران نیاید صاحب تحفة الغرایب گفته است
که در بلاد صین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک
وسنگ اعلا ساکن واز زیر سنگ آرد بی سبوس وسبوس
بی آرد جدا جدا بیرون آید وانجا گربه را یحه نباشد قاع
قاع بیابانیست میان عمان وحضرموت چون تاجران

بگذرد و متوجه عمان باشد آوازی می‌شنود که فلان ابن
فلان با او متاع کذا و بهای آن چندین درهم است
چون بعمان آید محاسن آنرا از آن مبلغ زیادت نخود
گنجویه جزیره بزرگست نزدیک بلاد زنج از عجایب
دنیا نوعی از کرم است آنجا که در سالی سه نوبت انگور
بار آورد و هر گاه یکی بآخر رسد دیگری پیدا شود **تاریب** به قرب است
میان حضرموت و صنعا آنجا زراعت یک نوبت آب
بخورد و در یک زمین سالی سه نوبت زراعت کنند
و ما بین زرع شعیر و حصاد آن دو ماه باشد **قهره** از زمین
یمن است در آنجا درختی است که در ماههای حرام از آن
آب بیرون می‌آید چندانکه همه حوضها پر آب کنند و چون
ماههای حرام بگذرد آب آن منقطع شود **معرفت اقلیم
دویم و آنچه بدان متعلق است** مبدا آن موضعی است که عرض آنها
بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت و

ربعی

ربعی و طرف جنوبی آن سه هزار و هشتصد و چهل و هشت فرسخ
و سدس فرسخی است و طرف شمالی آن سه هزار و پانصد و
چهل و هشت فرسخ و نصف عشر فرسخی است و هر یک از دو طرف
شرقی و غربی آن صد و پنجاه و شش فرسخ و ثلثان فرسخی و مساحت
سطح این اقلیم پانصد و هشتاد و دو هزار و شصت و شش فرسخ
و سدس فرسخی است **بارام** از بلاد هند است
صاحب تحفة الغرائب گوید آنجا صنمی است مضطجع در بعضی
سالها قایم شود و از آن صفیری صادر شود و آن دلیل ارزانی
نرخها بود و هر سال که این از او واقع نشود در آن سال قحط
و گرانی بود **تبت** ولایتیست در ما بین چین و هند
و در آن شهرها و قری بسیار است اهل آن همیشه مسرور
و فرحان باشند و بعیش و طرب اشتغال بسیار نمایند معدن
کبریت احمر آنجاست و آهوی مشک در آن زمین بسیار بود
آنجا کوهی است که آنرا جبل السم گویند هر که بر آن کوه

بگذرد او را ضیق النفس پیدا شود و بعد از آن عمر وی کوتاه شود
کمناباد از قرای قندهار است در کوههای آن سنگی است
که چون آن را در آتش اندازند هر حیوان که در آن نظر کند انتفاخ
در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف آن شود که بوده است
و چون از کنار آن آتش برود آن انتفاخ زایل شود
جزیره جابه در بحر هند است در آنجا صنفی از انسان است
که رویهای ایشان بر سینهای ایشان است و در آن کوهی است
که در شب بر آن آتش عظیم نماید و در روز دود بسیار بود
و هیچکس نزدیک او نتواند شد جزیره سقوطره در بحر مغرب است
صبر و دم الاخوین از آنجا آورند و صبر در غیر آن جزیره
نباشد و آن صمغ درختی است جمعی از حکماء یونان در آن جزیره
ساکن بوده اند و از نسل ایشان آنجا مردم اند و با غیر
قوم خود مواصلت نکنند جزیره کلاه در بحر هند است صندل
و کافور از آنجا آورند گویند در این جزیره چشمه است که از آن

آب

آب بر سچو شد و به ثقبه که در نزدیک است فرو میرود
و قطرهای آب که بر کنار آن ثقبه بماند سنگ سیاه
باشد زویله از بلاد افریقیه است اهل آن را در معرفت
آثار اقدام مهارت تمام است بمرتبه که میان اثر قدم غریب
و متوطن و میان اثر قدم مرد و زن و اثر قدم دزد و بنده
کرنجه فرق کنند طایف موضعی است میان او و مکه دوازده
فرسنگ است هوای نیک دارد و گاه باشد که در تابستان
آب آنجا یخ شود و در حجاز و در غیر طایف آب یخ نشود
و در آنجا بساتین و نخل و میوه بسیار است و سجن عارم
آنجاست و آن موضعی هست که عبد الله بن زبیر محمد بن
حنفیه را آنجا محبوس ساخته بود و مردم بزیارت آن موضع
بسیار روند طبغله قلعه است در بلاد هند بر قله جبل و
بر سر آن کوه آب بسیار و مزارع است و حوالی آن صنفی
از طیر است بر صورت قمری چون در خانه که این مرغ باشد

چاهی آ

طبغره

طعام مسموم در آن اندازند آب از چشم او روان شود و آن آب
به بندد و سنگ شود آن سنگ را بسایند و بر جراحات کنند
مندمل شود و در غیر آن موضع این مرغ نباشد و اگر آن را
بموضعی دیگر برند بچه بر نیاورد **عدن** از بلاد مشهور است بر ساحل
بحر هند و آن در فضائی است که از جمیع جوانب بکوه با آن محیط
شده است در یکی از این کوه ها راهی بریده اند و با آن راه در آن
موضع می آیند و جبل نار آنجاست و چنین گویند که ناری که از اشراط
قیامت است از آنجا ظاهر شود و بئر معطله که در قرآن مذکور است
در آن موضع است و آن چاهی بوده که سلیمان علیه السلام شیاطین را
در آن محبوس ساخته است **فاس** شهر بزرگ است در بلاد
مغرب و آن دو شهر است و سیزده دروازه دارد و در جانب
غربی آن شهر است سه هزار طاحونه است و در دو طرف این نهر
قریه و مواضع بسیار است و در داخل شهر سیصد و شصت
چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام چشمه است

و در هر سرائی جوی آبست و بر در هر سرائی بستانی و در شرق
و غرب مثل آن شهری نیست **قشمیر** ناحیتی است
از زمین هند و در حوالی آن کوههای عظیم است و یکراه بیش
ندارد و بر آن دروازه است و از هیچ موضعی دیگر در نتوان
آمد و قریب هزار شهر و قریه و مزرعه در آن ولایت هست
و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمال اند
و در هر سه ماه و شرف آفتاب عید کنند و شرایط التعظیم
تمکین کنند بر سبیل عادت و حیوانات را ذبح کنند
کلبا از بلاد هند است صاحب تحفة الغرائب گوید
در آنجا عمودی از نحاس است و بر سر عمود تمثال بطی است
از نحاس و در پیش این عمود چشمه آب است چون
روز عاشورا شود آن بط بالها بگشاید و منقار خود در آن
آب چشمه در آورد و آب آن را فرو برد بعد از آن از عمود
چندان آب بیرون آید که یک سال آن مردم را کفایت

باشد مدینه شریفه و آنرا یثرب گویند و آن در زمین سنگستانست
و از خصایص این بلده طیبه آنست که هر کس در آن درآید
رایحه طیب بمشام او رسد و عطرها در مدینه بوی بیشتر دهد
از مواضع دیگر و ولید بن عبدالملک در زمان حکومت
خود بقیصر روم فرستاد و از او طلب صناع نمود که
مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را عمارت
کند چهل کس از صناع روم و چهل کس از صناع قبط
فرستاد و با ایشان چهل هزار مثقال طلا فرستاد و مسجد را
عمارت کردند و اساس و دیوار از سنگ کردند و اسطوانات
مسجد از سنگهای مدور ترتیب دادند و در وسط آن عمودها
از آهن درآوردند و سنگها را بارزیز محکم کردند و سقف آنرا
منقش ساخته اند و مذهب و در روی حایط قبله آنرا از رخام
گرفته از زمین تا قد یک مرد و منبر آن حضرت را بمنبری دیگر
بپوشیدند و در آنجا چاهیست که آنرا بئر بضاعه گویند

هر مریضی که از آب آن غسل کند شفا یابد مکه معظمه زادها الله شرفا
در وادی واقع شده که کوه بر آن مشرفست از جوانب و بناها
آن از سنگ سیاه و سفیدست در تابستان روزها بغایت
گرم شود اما شبها هوای لطیف و معتدل بود و آب خوردنی
آن آب بارانست و آب چاههای آن شورست و گویند درین
زمان در نخل که کاریزی جاری کرده اند که آب نمک دارد
و آنجا درخت و زراعت نباشد لیکن در هر فصل سال میوه
که در آن فصل میباشد در بازار یافت میشود و بر حد و حرم
مکه منارهای قدیمه است گویند از بنای ابراهیم علیه السلام است
و از عجایب حرم آنست که گرگ قصد صید آهو کند در صحرا چون
آهو بحرم درآید گرگ باز گردد و تعرض با و نکند و مسجد حرام
در زمان خلیفه ثانی بنا شد سرها که در حوالی کعبه بوده خریده اند
و مسجد بنا کرده و دیوار آن را بلند ساخته بودند بقدر قامت
مرد و در زمان خلیفه ثالث دیوار آنرا بلندتر ساخته شد پس عبدالله بن زبیر

آن را عمارت کرد و اساطین رخام نهاد و پس عبد الملک بن
مروان ارتفاع حیطان آن زیادت کرد و پس ولید بن عبد الملک
عمارت و تزیین آن را زیادت کرد و بعد از آن ابو جعفر دوانقی
و پسر او مهدی در تحسین بنای آن و هیأت آن مبالغه نمودند
و طول مسجد سیصد و هشتاد ذراع است و عرض آن سیصد و
پانزده ذراع و مساحت او سی و دو جریب و نیم باشد تقریباً
و اساطین مسجد چهار صد و سی و چهار است و کعبه در وسط
مسجد حرام است مربع الشکل و در خانه از جانب مشرق است
و از زمین بقدر قامت یک مرد مرتفع است و در دو مصراع
دارد طول آن شش ذراع و ده اصبع است و عرض آن
سه ذراع و هجده اصبع و آن را بصفایح نقره مطلّی بذهب
پوشیده اند و طول کعبه بیست و چهار ذراع و شبری است
و عرض آن بیست و سه ذراع و شبری و ارتفاع او بیست و
هفت ذراع و حجر اسود بر رکن شرقی است نزدیک بدر خانه

بزاویه دیوار و آن بمقدار یک سر آدمی است و سیاه است
و باقی آن که در دیوار است سفید است و در زمانی که عبد الله بن
زبیر عمارت کعبه میکرد طول حجر الاسود را معلوم کرده از سه ذراع
بوده است و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث ذراع است
و میزاب آب بر وسط دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار بیرون
آمده است و گشادگی و ارتفاع دو جانب او هر یک هشت
اصبع است و باطن او را بصفایح ذهب پوشیده اند
و مقام ابراهیم سنگی است مربع المشکل و اثر هر دو قدم
ابراهیم علیه السلام بر آن سنگ است و عمق اثر قدم
هفت اصبع است و چاه زمزم در محاذات در خانه است و قطر
سر آن سه ذراع و دو ثلث ذراع است پس دور آن یازده ذراع
و کسری باشد و عمق آن چهل ذراع است و از عجایب کعبه است
که مرغ در طیران خود بر بالای آن خانه نگذرد و بلکه چون بمحاذات
خانه رسد بدیگر جانب رود و چون باران بر یک جانب از دیوار کعبه بارد

باردار زرایی و فراخی در مواضعی بود که دران جانب است کوه
ابی قبیس آن نجات دهد چنین گویند که هرکس بران کوه کله
بریان خورد او را دران سال درد سر نباشد و دیگر کوه پیدا است
بقرب منا مردم بزیارت او روند بجهت آنکه گوسفندی
که فدای اسمعیل علیه السلام بوده است بر آن کوه فرود آمده است
و دیگر کوه حرام است مردم بزیارت او بسیار روند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت آنجا عزلت
میگرفته اند ملبار ناحیتی است در زمین هند و درخت فلفل آنجا
باشد و ثمره آن خوشها باشد چون آفتاب برآید بر کهها
آن ثمره را بپوشد چه اگر آن را نپوشد پیش از ادراک از حرارت
آفتاب تلف شود و آن درخت مباح باشد چون
باد آید خوشهای آن در آب افتد مردمان آن را جمع کنند
هرکس که خواهد منزوقین از بلاد هند است نی نیزه آنجا باشد
چون آن نی خشک شود باد آن را بهم ساید و بسبب حرارت

ملیبار خ
منزوقین خ

که از حرکت آنها حادث شود آتشی پیدا شود و بسیار باشد
که از آن آتش مقدار پنجاه فرسنگ که از این نی باشد سوخته گردد
و خاکستر آن طباشیر باشد از آنجا بسایر بلاد برند مذهر از زمین
هند است و شهر دوکوهان دران موضع باشد و در هیچ
موضع دیگر نباشد هند ولایت وسیع است طول آن
مسافت پنج ماه راه است و عرض آن مسافت دو ماه سند
و هند دو برادر بوده اند از اولاد حام بن نوح و بلاد هند انواع
طیور و انواع حیوانات غریبه و اشیاء عجیبه بسیار است آنجا
گوسفندی باشد که او را شش دنبه باشد یکی بر موضع معهود و یکی
بر سینه و دو بر دو کتف او و دو بر دو ران او و آنجا مرغی است
عظیم است در بعضی از جزایر چون سپر و نصف منقار او منبر که
کشتی باشد آن را مردم کشتی سازند و بدریا در آیند و در بعضی
مواضع آن صنفی از مار است که چون کسی را بگزد همچون میت
بی حرکت و بیخبر شود و او را بر تخته چوب بندند و در آب اندازند

مذهرار خ
زراعت ایشان برنج است

اندازند آب او را بموضعی دیگر برد که دران دار شفاست او را
معالجه کنند و بعد از مدتی بوطن خود باز آید و در بعضی مواضع
آن سنگی است که او را حجر موسی گویند شب او را دران موضع
یابند و روز پیدا نیابند همه سنگها را بشکنند و هیچ سنگ آن را
نشکند و در قصبی بلاد هند زمینی است که ریگ آن مخلوط است
بریزهای زر سرخ و دران نوعی از مورچه است که جثه آن ها
جثه کلب است چون هوا گرم شود بسوراخها در آیند و مردم
بیایند و ازان ریگها آنمقدار که خواهند بتعجیل تمام از خوف
این مورچها برگیرند و هم دران بلاد چشمه است که آن را عین
العقاب گویند چون عقاب پیر شود افراخ او او را بان
چشمه آورند و او را درین آب بشویند و در آفتاب آورند بعد از
یک لحظه پرهای او منقار چیز نو بر آورد و بقوة جوانی باز آید

معرفت اقلیم سیم و آنچه بآن متعلق است مبدا آن موا
ضعی است که عرض آن بیست و هشت درجه و نیم باشد

و غایت درازی روز سیزده ساعت و سه ربع ساعت
و طرف جنوبی آن سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ
و نصف عشر فرسخی است و طرف شمالی سه هزار و سیصد و
سی و دو فرسخ و سدس فرسخی است و هر یک از طرف
شرقی و طرف غربی صد و سی و شش فرسخ و عشر فرسخی است
و صاحب سطح این اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و
چهار صد و نود و یک فرسخ و دو خمس فرسخی است **ابرقوه**
از بلاد فارس است و از عجایب آن است که باران در آن
شهر نبارد و نگذارد که و در حوالی آن باران بسیار آید تا آنجا
که سور آن است و گویند که آن بدعای ابراهیم خلیل علیه السلام است
اخمیم از بلاد مصر است بر شرقی نیل و در غربی آن کوهی است
دایم ازان آوازی شنوند چون آواز آب و آوازی
شبیه بکلام انسان و تا بمجلس حقیقت آن را ندانسته است
ارجان از بلاد فارس است قباد بن فیروز والد انوشیروان

عاد اول آنرا بنا کرده است و در کوه آن غاریست که از سقفهای
آن آب ترشح میکند هر سال پادشاه بحضور قاضی و اعیان
آن شهر شخصی برهنه را دران غار فرستد تا این آبرا جمع
کند و در شیشه کند و بیرون آورد و آن موسیای سفید است
هر سال قریب صد مثقال زیاده حاصل نمیشود و در نزدیک
آن بر نهر طاب پلی بسته اند که یک طاق است و عرض
ما بین قائمتین طاق صد و بیست ذراع است و ارتفاع
آن قریب بدویست و دران شهر چاهی است که قعر
آنرا بریسمانها و ثقالات امتحان کرده اند معلوم نشده است
و از آنجا انقدر باد بیرون می آید که طاحونه بران میگردد و چاهی
که یوسف علیه السلام را در وانداخته بودند آنجاست و مردم
بزیارت آن میروند و حواریان عیسی علیه السلام از آنجا بوده اند
اسکندریه شهر مشهور است از بلاد مصر بعضی گفته اند که
بانی آن اسکندر ذو القرنین است که سد یاجوج و ماجوج

بسته و در قرآن

بسته و در قرآن مذکور است و بعضی گویند که بانی آن
اسکندر بن دارا بن فیلقوس الرومی است که شاگرد
ارسطو بوده و بر دین او و ما بین هر دو زمانی دراز بوده است
و حکما دران شهر بسیار بوده اند و رصد بطلمیوس آنجا بوده است
و از عجایب و بناها منارهٔ آن بوده است اسفل آن مربع بوده
از سنگ تراشیده و طول آن نود ذراع و بر فوق آن مناره
مناره دیگر مثمن بوده که طول آنهم نود ذراع بوده و بر فوق
آن مناره مدوری که طول آن سی ذراع بوده است و بر سر آن
مناره حکما آینه تعبیه کرده بودند که چون لشکر روم بعزیمت
جنگ ایشان بیرون آمدندی در آن آینه مرئی شدندی پس
مردم آنجا تهیه آلات حرب مشغول شدندی ملکی از مردم
روم ولید بن عبد الملک را فریب داد که خزاین ملوک
ماضیه در زیر این مناره است و از غایت حماقت جمعی را
با آن رومی بفرستاد و ایشان نصف آن مناره

چند اشتند و آن آئینه از موضع آن برکنده شد پس
آن رومی بگریخت دانستند که مکر کرده است و از عجایب
عالم عمودیست بر بیرون اسکندریه چند مناری بزرگ و یک
قطعه سنگ و قاعده آن بر سنگی است مربع بزرگ و بر سر
آن عمود سنگ مربع بزرگ دیگر مساوی سنگ اسفل و آن
از عمل جن است یا از عمل قوم عاد **اصطخر** شهر قدیم است
از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام چاشت بعلبک در
خوردی و شام در اصطخر آنجا نوعی از سیب است که یک نصف
آن شیرین است و یک نصف آن ترش **انطاکیه** شهر بزرگ است
از بلاد شام و دوران دوازده میل است و مدوّر است
و نصفی از آن بر کوه است و نصفی بر زمین و قطر دایره فاصلست
سور آن سیصد و شصت برج دارد و هر برجی چون یک
قلعه و در آنجا کنیسه است که قبر یحیی بن زکریا علیه السلام
آنجاست و قبر حبیب نجار در مسجد است در وسط بازار آن

دوران شهر

و دوران شهر نوعی از موش است که گربه با او مقاومت
نتواند کرد **انصنا** شهر قدیم است از دیار مصر بر شرقی
نیل و بسبب اعمال بد اهل آن حضرت حق سبحانه و تعالی
و حیوانات را همه سنگ ساخته و حالا مشاهد صورت
زنی که با زوج خود خفته و قصابی که گوشت پاره میکند
و کودک در گهواره و رغیف در تنور و غیر ذالک همه
سنگ شده اند نعوذ بالله من ذالک **اهواز** ناحیتی است
میان بصره و فارس و آنرا خوزستان گویند صیف آن
بسیار گرم شود و هوام و حشرات کشنده آنجا بسیار
باشد که ذباب آن چون زنبور بود و اکثر اوقات آنجا را چون
و نا به باشد و هر غریب که آنجا رسد او را حمی عارض گردد
بامیان ناحیتی است میان غور و خراسان از بلاد عجم
آنجا چشمه ایست از آن آب بسیار بیرون و رایحه کبریت
دارد و صاحب جرب چون بآن آب غسل کند شفا یابد

براق قریه‌ایست از قرای حلب در آنجا معبدیست که چون
بیماری شب در آن معبد باشد در خواب بیند که کسی او را
گوید که شفاء تو در چه چیز است و این را بسیار تجربه کرده اند
بعلبک شهر قدیم است بالقرب دمشق آب و اشجار بسیار دارد
و در آن ابنیه و قصرهاست که اساطین او همه از رخام است
و کوشک سلیمان و زیر الیاس و قلعه ابراهیم علیه السلام
همه آنجاست و در قدیم اسم آن بک بوده و اهل آن مشتغل
شده اند بعبادت بتی که آنرا بعل میگفتند و حالا مجموع
اسم آن شهر شده است **بکینا** شهریست از دیار مصر بر کنار
نیل آنجا طلسمی ساخته اند که چون تمساح از محاذات آن بگذرد
بر پشت افتد و نتواند که منقلب شود و همچنان بماند تا بمیرد و یا او را
صید کنند **برزم** شهریست در بحر مغرب قبر ارسطو آنجاست
و نصاری آنرا زیارت کنند و باستشفاء آنجا روند ابن حوقل
مصری گفته است که در آنجا مساجد بسیار است چنانچه در مسافت

یک غ

یک غلوه زیاده از ده مسجد است از آن پرسیدم گفتند که اهل
این شهر از تکبیر و تسبیح جمعی در مسجد با آن جمع دیگر نماز نگذارند
بیت الملحم قریه‌ایست بر دو فرسخی بیت المقدس که مولد عیسی علیه السلام
آنجا بوده است و در آن کنیسه که قطعه نخل در آن است گویند که
از نخله حضرت مریم است که در قرآن مذکور است و آب معمودیه
که نصاری فرزندان خود را بآن آب میشویند و اعتقاد دارند
که تا بآن آب نشویند نصرانی نشوند آنجاست **بیت المقدس**
شهر مشهور است از بلاد شام داود علیه السلام آن را بنا
نهاده و سلیمان علیه السلام تمام کرده و در آن زمان که آن
خانه بنا کرده بودند و مصقول ساخته هر کس در آن خانه در آمدی
صورت خود را در آن خانه بدیدی متقی سفید و صورت فاجر
سیاه نمودی و مسجد اقصی آنجاست و در وسط مسجد
سنگ بزرگ است و اثر قدم پیغامبر ما علیه الصلوة والسلام
بر آنست و مربط براق آن حضرت در شب معراج آنجاست

ومحراب مریم علیه السلام و محراب زکریا علیه السلام هردو
آنجاست و طول مسجد هفتصد و هشتاد و چهار ذراع است
و عرض آن چهارصد و پنجاه و پنج ذراع است پس مساحت آن
نود و هشت جریب و ثلثان جریبی بود تقریبا و اعمده هشتصد و
هفتاد و چهار است و ولید بن عبدالملک بران سنگ که در میان
مسجد است قبه عالیه بنا کرده و غرض او آن بوده که اهل شام
تعظیم کنند و از زیارت کعبه امتناع نمایند تا نباید که بر
خصال اهل بیت اطلاع یابند و از بنی امیه برگردند و در شهر
بیت المقدس چشمه ایست که آن را نهر سلوان گویند چون کسی
غمگین باشد از آن آب بخورد غم آن زایل شود باذن الله تعالی
بیضا شهریست بزرگ از بلاد فارس گویند دیوان آنرا بجهت
سلیمان علیه السلام بنا کرده اند از سنگ سفید از آن جهت آنرا
بیضا گویند آب و هوای نیک دارد مار و کژدم و حیوانات
موذیه آنجا نباشند و در بعضی رستاقهای آن انگور است

که هر دانه از آن ده مثقال است و نوعی از آنست که دو ران
دو شبر است حسین بن منصور حلاج علیه الرحمه از آنجا بوده
ششتر آنرا شوشتر نیز گویند از بلاد اهواز است شاپور
آنجا سدی بسته است از سنگ و آهن و از زیر امتداد آن
قریب یک میل است و ششتر بر موضع مرتفع است و بسبب این
سد آب بالا آمده و بر گرد ششتر میگردد و در ششتر در می آید و قبر دانیال
پیغمبر علیه السلام آنجاست تونس از بلاد افریقیه است
و در آنجا میوه هاست که در مواضع دیگر نیست بادام دو مغز
نازک پوست و انار شیرین که عجم ندارد و بهی بغایت بزرگ
و خوشبوی و پر آب و عناب بزرگ هر یک چند جوزی
و پیاز چند نارنج و طعم آن شیرین است جزیره کنیسه در بحر
مغرب از ناحیه اندلس کوهی است و بر آن کوه کنیسه در سنگ
بریده اند و در آنجا قبه ایست و بر سر قبه غرابیست و در مقابل
آن مسجدی که بزیارت آن میروند و هر کس که آنجا رسد او را

ضیافت کنند پس بعد و هر کس که آنجا رسد آن غراب
سر در روزنهٔ آن قبه کند و بانگ کند پس صاحب کنیسه چندان
طعام آورد که همه را کفایت باشد **جور** از بلاد فارس است
شهری بسیار است و از هر جانب آن مقدار یک فرسخ بساتین است
آنرا اردشیر بنا کرده و آنجا چاهی است در قعر آن دیگ مسین است
سرنگون و در آن ثقبه ضیق است که آب گرم از آن بیرون می‌آید
چندانکه چاه پرآب میشود و آب بر میگیرند بی دلو و رسن **جیزه**
از نواحی مصر است و مدینهٔ ملک ریان است که در زمان یوسف
علیه السلام بوده و آنرا از سنگ گرفته و سرهای و دیوار قصر ملک
و منارها و آن ظاهر است و حائط آن قصر از سنگ تراشیده است
و در حائط غرفه است مشرف بر نیل و در آن غرفه دری است
که از آن بنجانهٔ مظلم رسند و بر دیوار آن غرفه مکتوب است
که سجن یوسف علیه السلام است **حلب** شهری خوش هواست
آنرا حلب بجهت آن گویند که ابراهیم علیه السلام روز جمعه گوسفندی را

آنجا بدوشیده

آنجا میدوشیده و شیر آنرا بفقرا قسمت کرده و او از حاج
از آنجا باطراف عالم برند و در هیچ جا مثل آن نباشد و در
نواحی آن چاهی است که چون سگ دیوانه کسی را بگزد
و قبل از گذشتن چهل روز از آب آن بخورد شفا یابد
حمص از بلاد شام است آب و هوای نیک دارد و آنجا
مار و کژدم ضرر نرساند و اگر جامه را از آب آن موضع بشویند
و بپوشند کژدم گرد آن کس نگردد و بر در مسجد آن صورتیست نصف
اعلاء آن صورت آدمی و نصف اسفل آن صورت کژدم
چون قطعه از طین پاک بران صورت نهند و از او در آب اندازند
و کژدم گزیده از آن بخورد شفا یابد **حنیص** از بلاد کرمانست
صاحب صور الاقالیم گوید که در اندران آن شهر هرگز باران نبارد
و در حوالی آن باران آید والله اعلم **داراب‌جرد** موضعی است در فارس
آنرا داراب بن فارس عمارت کرده و در آنجا کوهیست از سنگ
سفید و زرد و سرخ و سبز و سیاه از آن ظروف و اوانی

تراشند و بر سبیل تحفه بمواضع برند و آنجا معدن زیبق است
دمشق آن را بهشت روی زمین گویند بجهت کثرت عمارات
و بسیاری آبهای روان که در مساجد و مدارس و منازل و
رباطات و خانقاه آن باشد و مسجد جامع آن از عجایب عالم است
ولید بن عبد الملک آن را عمارت کرده و هفت ساله اخراج مملکت شام
دران صرف کرده گویند شصت هزار مثقال زر سرخ صرف بقول
و فواکه صناع آن شده و بر در مسجد دو عمود است از سنگ در غایت
طول و عرض و آن از عجایب روزگار است چه در وسع ابنای زمان
نیست نقل آن و اقامت آن دمندان از بلاد کرمان است
در کوه آن غاری است که از درون آن آواز آب می آید و بخاری
مثل دود ازان بیرون می آید و بر حوالی در غار متکاثف میشود و چون
بسیار شود مردم آن را جمع کنند و آن نوشادر خالص است سابور از بلاد
فارس است آن را سابور بن اردشیر بنا کرده چون مردم بآنجا
رسند روایح طیبه استشمام کنند بجهت کثرت ریاحین و ازهار

وانجا میوه های

و آنجا میوه های گرم سیر و سرد سیر هر دو باشد خرما و نارنج و جوز و بادام
و غیر ذالک و قرای آن متصل یکدیگر است چند روز در سایه
درخت باید رفت تا از آنجا بیرون روند سبته از بلاد
مغرب است بر کنار دریا و صخره که موسی و یوشع علیهما السلام ماهی
بریان را نزد آن فراموش کرده اند آنجاست و آن ماهی
بعد از آنکه نصف آن را خورده بودند زنده شد و در دریا رفت
و حالا از نسل آن دران دریا صنفی از ماهی است که طول آن
از یک ذراع بیشتر است و عرض آن یک شبر و در یک جانب چشم
و یک نیم رو و یک نیم بدن و سایر بدن صحیح است و یک نیم تا تیغ
استخوان و شوکت که غشاء رقیق آن را پوشیده است سجستان
ناحیت بزرگیست از سجستان بن فارس بنا کرده هوای گرم
دارد و طواحین بسیار که بباد دایر است و آنجا ریگ را
باد از موضعی بموضعی دیگر برد و بعضی قری و مواضع آن در ریگ
منطمس میشود و قنفذ و سلحفات را آنجا متعرض نشوند بجهت

ربشه

آنکه ادا می کنند و انجا مار بسیار است و در تیم که مشهور بشجاعت است
اند انجا بوده و در زمان بنی امیه که بر مرتضی علی رضی الله عنه لعنت
میکردند ایشان لعنت نکردند و هر چند تفرقه و ایذا بایشان
رسانیدند **سنجا** از نواحی مصر است در مسجد جامع آن سنگ
سیاه است که بران علامتی است چون آنرا از ان مسجد بیرون
آورند عصافیر بسیار دران موضع در آیند و چون آنرا باز
بمسجد برند بیرون روند **سدوم** قصبه قریه قوم لوط است و انجا
میاه و اشجار بسیار بوده است و درین زمان مغلوب است
و دران زرع و گیاه نروید زمین سیاه است مفروش بسنگهای
سیاه اهل تواریخ گفته اند که آن سنگهائی است که بر قوم
لوط باریده است **سمنان** از قراء کرمانست در وسط
آن حصاری است که دران موش نباشد و اگر موش را آنجا برند
چون بزمین آن رسد بمیرد **شام** منزل انبیا و معدن
اهل علم بوده است و اهل آن مشهورند باطاعت حاکم خود هر چند

که ظالم باشد و انجا انواع میوهاست و در بادیه شام صنفی از
اشجار است که در شب برگهای آن چون چراغ روشن نماید
و هر چند تاریکتر بود روشن تر نماید و چون آن برگ را
از درخت بازکنند هیچ روشنی ندهد جبل طور سینا انجاست
و مقرب مدین و جبل لبنان نیز انجاست نزدیک بحمص
و دران کوه انواع میوهاست و ابدال دران کوه بسیار باشند
بجهت رزق حلال **شیراز** از بلاد فارس است آب و هوای
نیک دارد و شیراز ابن طهمورث آن را بنا کرده و محمد بن قاسم بن
عقیل پسر عم حجاج بن یوسف او را عمارت کرده بعد از آنکه ویران
شده بوده و اصحاب تواریخ گفته اند که هر کس یکسال بشیراز اقامت
بکند امر معیشت بر وی آسان گذرد و سبب آن او را معلوم نبود
و در انجا نوعی از تفاح است که نصف آن بغایت شیرین است
و نصفی بغایت ترش و صناع حاذق دران بسیار باشند
و علما و شعرا و اهل فضل در انجا بسیار بوده و قبر سیبویه نحوی

انجاست **صعید** ناحیتی است در ولایت مصر و در جبال آن
غارهاست که دران موتی اند از وادی و مرغ و گربه و سگ
و غیر آن همه کفن بکفن که آن همه بر حال خود است و هیچ تغیر
دران ظاهر نیست و در انجا سنگهای خورد است مربع و بر آن
نقشی است شبیه بسکه دراهم و دنانیر گفته اند که آن دراهم و دنانیر
قوم فرعون است که ممسوخ شده اند بدعای موسی علیه السلام کما قال الله
تعالی ربنا اطمس علی اموالهم **صقلیه** جزیره ایست از جزایر اهل مغرب
مقابل افریقیه دران بلاد و قری است و معادن ذهب و فضه
و نحاس و ارزیز و آهن و شبه بهای و زاج و نوشادر و سیماب است
و انجا حیوانات گزنده و سباع درنده نباشد و در صحرای آن
زعفران بسیار باشد و در انجا کوهی است که از اجبل النار گویند
شبها دران کوه آتش بسیار مشاهده میشود و روزها دخان بسیار
با وجود این قله آن کوه هرگز از برف خالی نیست **طبریه** شهریست
بنزدیک دمشق و انجا حمامهاست که بر سر چشمهای آب گرم بنا کرده اند

و احتیاج

و احتیاج بآتش ندارد و قریه ایست از اعمال طبریه که در آنجا
عمارت قدیم است گویند سلیمان علیه السلام آنرا بنا کرده و در آن
دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوشبوی هر یک از این
مخصوص است بمرضی چون صاحب مرض بآن آب غسل کند
شفا یابد صاحب تحفة الغرایب گوید که در طبریه نهر عظیم است
که نصف آن گرم و نصف آن خنک است و بیکدیگر آمیخته نشود
و قبر لقمان حکیم انجاست گفته اند هر کس چهل روز آنرا زیارت
کند حکیم شود و آنجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی از آن
آب بسیار بیرون آید و در هفت سال دیگر خشک شود **غزاره**
موضعی است نزدیک بحلب آب و هوای بغایت نیک دارد
و در انجا هرگز عقرب نباشد و اگر خاک آنرا بر عقرب ریزند
بمیرند و دیگر جانوران موذیه نباشد **عین جاره** از اعمال
حلب است اهل تواریخ گفته اند که بقرب آن سنگ عظیم قایم
چون آن سنگ را میندازند زنان آن موضع از غلبه شهوت

دیوانه شوند و از خانها بیرون آیند و از مردان طلب قضای شهوت
کنند تا وقتی که آن سنگ را قائم سازند **عین الشمس** از نواحی
مصر است بر کنار نیل و تختگاه فرعون است و عمارات او غرق
حالا در زیر ریگ منطمس شده گویند که درین موضع بوده است
که زلیخا پیراهن یوسف علیه السلام را پاره کرده است و درخت
بلسان درین موضع است و در مواضع دیگر هر چند از اهرس
کرده اند روغن ازان حاصل نشده گویند چاهی است که این درخت را
ازان چاه آب میدهند و عیسی علیه السلام دران چاه غسل کرده
و آن از خاصیت این است و از عجایب دنیا آنجا مناره است
از یک سنگ سرخ منقوط به نقطهای سیاه آنرا تراشیده اند و
مربع الشکل است و طول آن صد ذراع زیاده است و ظاهرا که از
عمل جن است و بر سر آن غشاء است از مس و از تحت این غشاء
قطرات آب ترشح میکند و تا ده ذراع پایین می آید و ازان
در نمی گذرد و بر موضع سیل آن طحلبی پیدا شده است و شب و روز

این آب

این آب ازان ترشح میکند **غوطه** ناحیت است از ولایت دمشق
که محیط است بآن از جوانب کوههای عالیه و دور آن هجده فرسنگ است
و همه بساتین و قصور و عمارات آن نیکوست و آب آن از آن
کوههاست گویند که از احسن بلاد الله است و آنرا از جنان
دنیا شمرند **قیروان** شهری بزرگ است در افریقیه و از عجایب دنیا
آنجا دو اسطوانه است که جوهر آنها معلوم نیست و هر روز جمعه
پیش از طلوع آفتاب ازان آب ترشح کند و در باقی آن
روزها این آثار نیست **کابل** بعضی آن را از بلاد هند شمرده اند
و بعضی از زابلستان و در جبال آن معادن آهن است و قلعه
مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی آن برف آمده و در آن
شهر برف نباشد و هلیله کابلی منسوب بآنست که ملک لایق
آنجا و درخت هلیله نباشد لیکن ممر تجارت هلیله آن موضع
می آورند و از آنجا به بلاد دیگر میبرند بدین جهت آن را کابلی
نسبت کنند و وضع اهل هند آنست که ملک لایق شاهی نشود

نباشند تا کار را منحرف نسازد **گذال** ولایتیست در جبال
افریقیه گفته اند که ریع حنطه در هیچ موضعی مثل آن نباشد
بسیار است که یک من گندم که زراعت کنند با صد من
حاصل شود **کرمان** ولایتیست مشهور شرقی آن مکران است
و غربی آن فارس و شمال آن خراسان و جنوب آن
بحر فارس شهر کرمان را کرمان بن فارس بن طهمورث
بنا کرده و آنجا معدن توتیاست و در آنجا نوعی از درخت است
که چوب آنرا آتش نسوزد و درخت قطن و بادنجان
آنجا اشجار عظیمه میشود و در نواحی آن موضعیست که چون
سنگهای آنرا بعضی بر بعضی بسایند باران پیدا شود و در
بعضی جبال آن ولایت سنگهاست که میسوزد چون هیزم
کفرطاب شهریست میان حلب و معره و در بیابانی که آب ندارد
و چاه کنده اند در آن موضع تا سیصد ذراع تا به آب نرسیده
حوضها دارند که از باران پر آب میشود و اصلا آب روان

و آب چاه

و آب چاه ندارند **کفرنجد** قریه‌ایست از اعمال حلب کوهی است آنجا
که آنرا جبل السماق گویند و در آن سماق بسیار باشد و چشمه
آب گرم است و در آن کوه هر حیوانی که علقه متشبث بحلق او
شود چون از آن آب بخورد و در گرد آن چشمه بگردد علقه ساقط
گردد **کورا** قلعه‌ایست بطبرستان از عجایب دنیا بعضی
بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که بلندی آن بمرتبه ایست
که مرغ در طیران خود از آن بالاتر نتواند رفت و ارتفاع آن
از ارتفاع ابر زیاده است چنانچه گاه است بر قله آن باران
نباشد و بر سفح آن باران شود و این از خرافات اهل تواریخ
است چه ارتفاع ابر هفده فرسخ میرسد چنانکه در کتب هیات
مبین شده است چگونه ارتفاع دیوار این قلعه از هفده فرسخ زیاده
باشد **بربوط** قریه‌ایست در دیار مصر نزدیک باسکندریه اهل
آن طویل العمر باشند و در هیچ موضعی کسی که عمر او اطول باشد
از عمر آن مردم یافت نمی شود **مصر** ولایتیست مشهور

مسافت هر یک از طول و عرض آن ولایت چهل شبانه روز
راه است و از جمله عجایب آن ولایت آنست که در بعضی از نواحی
آن چون باران نباشد گیاه و زرع آن نیکوتر بود و اگر باران
آید ضعیف بود و کم زیادتی آب نیل است در وقتی که نقصان
آبها باشد در سایر مواضع و مامون خلیفه در وسط نیل مسجدی
بنا کرده و در جوار مسجد حوضی و در آن حوض عمودی قایم
ساخته از رخام سفید که طول آن بیست چهار زراع است و نقبه
از نیل باین حوض که آب در آن می آید پس چون شانزده زراع
آب بالا آید خراج بر اهل مصر لازم سازند و اگر از این زیادت
شود تا بیست زراع در آن سال محصولات بسیار بود و از آن زیادتی
بسیار شود چون از آن بگذرد سبب خرابی شود و در آن بلاد
گیاهی است که از آن ریسمانهای کشتی سازند و چون مثل فتیله
از آن بسازند چون شمع بسوزد و بطیخ هندی آنجا بغایت شیرین
شود و بزرگی آن بمرتبه رسد که یک شتر قوی طاقت حمل دو بطیخ بیش

ازان ندارد و در آنجا مرغی است سیاه و بزرگ و سر او سفید
و از ماهی نیل میخورد و از آنجا بموضعی دیگر نمیرود و او را عقاب
النیل خوانند در وقت ابتدای طیران او باواز بلند بلفظ فصیح میگوید
الله فوق الفوق و همه کس آنرا میشنوند و در بعضی نواحی مصر
حوضیست که آنرا از سنگ بریده اند و چشمه ایست قریب آن
حوض که آب آن باین حوض می آید چون حائض یا جنب دست بآن
آب زنند آب آن چشمه بایستد و آب حوض بدبوی گردد و چون آب
آن حوض را بیرون ریزند و آن حوض را پاک کنند دیگر باره آب
عود کند و در آن بلاد کوهی است که آنرا جبل معظم گویند و معدن
زبرجد است و در آن کوه مقبره ایست که هر میت را آنجا دفن کنند
از هم نریزد و قبر روبیل بن یعقوب و قبر الیسع علیه السلام آنجاست
و از مواضع آن ولایت موضعی است که آنرا ناطول گویند
و آنجا غاریست و در آن غار چشمه ایست که چون از آن چشمه
بیرون آید و آنرا بر گل ریزند موش شود و از عجایب دنیا

هرامان مصر است در محاذات فسطاط و هر یک از این دو هرم
جسمی است که از احجار عظام بنا کرده اند مربع القاعده و مخروط
الشکل ارتفاع راس آن مخروط سیصد و هفده ذراع است
و چهار مثلث متساوی الاضلاع بآن محیط است که هر ضلعی
از ان اضلاع چهارصد و شصت ذراع است و سنگها را
چنان برسم ترکیب کرده اند که در ان هیچ ارتفاع و انخفاض
نیست اگر ضلع چهارصد و شصت ذراع است مقتضی حساب است
که ارتفاع راس مخروط سیصد و بیست و پنج ذراع باشد
والله اعلم گویند که برو نوشته اند بخط غریب انی بنیتهما
فمن یدعی قوة فی ملکه فلیهدمهما فان الهدم ایسر من البنا
و در بانی آن اختلاف است بعضی گفته اند که در قبری از قبور
قدیمه صحیفه یافته بودند و در ان اخبار وقوع طوفان نوشته بود
پیش از وقوع طوفان بچندین سال پادشاه زمان که او را
سوریذ بن سهلوق میگفتند بفرمود تا مقبره بجهت او بنا کردند

وان هرم

و آن هرم شرقی است و مقبره دیگر بجهت برادر او و او هرم
غربی است و بعد از وفات ایشان را آنجا دفن کردند و غرض
ایشان آن بود که از آب مقبره ایشان منهدم نشود و در بالای
آن مقبره ها در زیر زمین است و حالا ظاهر نیست و بعضی گفته اند
که بانی آن ادریس پیغمبر است علیه السلام و او عالم شده بود
بوحی یا بدلایل نجومی بواقعه طوفان قبل هرامان را او بنا
کرده بجهت حفظ اموال و صحایف و علوم و بر هر تقدیر
بناء آن بعد از طوفان نوح علیه السلام بوده و در سنه خمس و اربعین و ار
بعمائه هجریه گذشته از طوفان چهار هزار و ششصد و بیست و
پنج سال والله اعلم و از عجایب دنیا قنطره نهر سنجه است که در
دیار مصر است و عرض آن نهر سیصد ذراع است و آن قنطره
یک طاق است از سنگ تراشیده بنا کرده اند طول هر سنگ
ده ذراع است و عرض آن پنج ذراع مکران ناحیتی است نزدیک
بارض سند صاحب تحفة الغرایب گوید که در ان ناحیه نهری است

که بران قطره ایست از یک قطعه سنگ هر کس که بران قطره
گذر وقتی بسیار کند هر کس را احتیاج بقی میشود و بران قطره بگذرد
او را قی میشود **منیف** مدینه فرعونست گویند اول شهری که بعد از
طوفان در بلاد مصر بنا کرده اند آنست و آن نزدیک بقسطاط است
بعضی ارباب تواریخ گفته است که دار فرعون دران شهر است
و میوه و غیرها و حیطان آن دار همه از یک سنگ تراشیده اند
چنانکه ملتقی هیچ درجه ظاهر نیست و بعضی از آثار آن درین
زمان ظاهر است و از عجایب و بنا کنیسه ایست مسقف است دران
موضع که طول و عرض آن بسیار است و سقف آن یک حجر است
موته از حدود شام است زمین آن یهود را قبول نکند و اگر
یهودی را دران موضع در قبر کنند از قبر بیرون افتد و از
عجایب و بنا آنست که چون زن را ولادت واقع شود
بعد از ولادت بکارت او عود کند **سورجان** از اعمال فارس است
و در جبل آن کهفی است که از سقف آن آب تقاطر میکند

اگر یک

اگر یک کس دران غار رود چندان آب بیرون آید که هم او را
کفایت باشد و اگر هزار کس درون رود چندان آب بیرون
آید که همه را کفایت باشد **ناصره** قریه ایست بقرب طبریه
و اشتقاق نصاری از انست و اهل آن قریه مریم علیها السلام
تهمت کرده اند بشومی آن هیچ دختر که آنجا متولد شود بکر
نباشد و در آنجا درخت ترنج است که ثمره آن بر صورت زنی
باشد که او را دو سینه و دو دست و دو پای باشد و موضع
فرج او مفتوح بود **نغراده** شهریست نزدیک بقیروان و آنرا
از ان میرود بقسطنطنیه و دران راه چوبها قایم است
که اگر در زمین یا در شمال آن روند زمین چون صابون نرم باشد
و بآن زمین فرو روند و هلاک شوند و بسیار لشکرها دران
زمین در آمده اند که دیگر اثر ایشان بظهور نیامده **وادی رمل**
صاحب عجایب الاخبار گوید وادی هست در زمین مغرب
نزدیک ببلاد اندلس دران رملی است که چون آب میرود

زیرا که چون مریم عیسی را با خود از مصر بشام برگردانید دران
قریه قرار گرفت و شروع کرد بهدایت خلق و تبلیغ رسالت
الهی [illegible] که هیرودس پادشاه چون خبر ولادت عیسی
[illegible] معجزات او را شنیده و در نجوم دیده
بود که کسی بهم خواهد رسید که [illegible]
ایشان را بر هم زند اراده قتل او
کرد [illegible] یوسف نجار پسر عم مریم [illegible]
او و عیسی [illegible]
فرستاد که مریم و عیسی را بمصر برد
و چون هیرودس بمیرد [illegible]
خود برگرداند پس یوسف ایشان را
بمصر برد و عیسی از مصر [illegible]
[illegible] ربوه [illegible]
قرار [illegible] ربوه را [illegible]
[illegible] رود نیل تفسیر کرده
و دوازده سال در مصر [illegible]
در بعضی کتب مذکور است
که [illegible] دهقانی فرود آمدند
و در مصر معجزات عظیم از آن
حضرت ظاهر شد [illegible]
مردن هیرودس [illegible]
از مصر برگشته در شهری [illegible]
شام که ناصره نام داشت
نزول کردند و در آنجا [illegible]
رسالت الهی قیام نمودند
پس اتباع آنحضرت را
از ان جهت نصاری گفتند
که [illegible] از شهری است
از اعمال شام

هر کس دران درآید هلاک شود یکی از سلاطین همت آنجا رسیده
و حال آن ریگ او را معلوم شده صورت سواری از نحاس
فرموده که ساخته اند و بر پیشانی آن صورت نوشته است لیس ورای
مذهب فلا یتکلف احد المضی الی الجانب الاقر **وادی موسی**
قریه ایست بیت المقدس است زیتون بسیار بود آنجا و چون
موسی علیه السلام را وفات نزدیک رسید سنگی که ازان دوازده
چشمه آب روان میشد بجهت قبایل بنی اسرائیل آن را در کوهی
ازان قریه در میان سنگ مستتر ساخت بعضی از اصحاب تواریخ
گفته اند که آنجا رسیدم و آن سنگ را مشاهده کردم حجم آن چون
حجم کله بزی بیش نیست و در تمام آن کوه سنگی مثل آن نیست
بحر از بلاد بحرین است خرما و نارنج و انار و انجیر آنجا بسیار
بود و از عجایب آن موضع آنست که هر کس ساکن آن شود
طحال آن بزرگ شود **هراة** از بلاد فارس است نزدیک
به اصطخر و هرات خراسان منسوب بساتین و اشجار و میوها

وران بسیار بود هر سال بوقتی که درخت عبهر گل بیرون
آورد زنان ایشان را شهوت غلبه کند چنانچه تعرض مردان
کنند هر سال دران وقت این حالت پیدا شود چنانکه
گربه را در حوالی نوروز **هندیان** قریه ایست بزمین فارس در
ما بین دو کوه آنجا چاهی است که دایم ازان دخان بیرون آید
و هیچکس نزدیک آن نتوانند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه
طیران کند بسوزد و دران چاه افتد **یابه** جزیره است در بحر
در آنجا شهرها و دهات و آنجا سباع و مار و کژدم نباشند
و اگر سبع و مار و کژدم دران جزیره در آید همان زمان که استنشاق
هوای آن کند هلاک شود و آنجا میوها بسیار بود و قبح در کوهها
او بسیار باشد والله اعلم **معرفت اقلیم چهارم و آنچه بان متعلق است** مبداء آن
موضعی است که عرض آن نها سی و سه درجه و ثلثان درجه باشد
و غایت درازی روز چهارده ساعت و ربعی باشد و طرف
جنوبی آن سه هزار و سیصد و سی و دو فرسخ و سدس فرسخ است

وطرف شمالی آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ است و هر یک
از دو طرف شرقی و غربی آن صد و نوزده فرسخ و خمس فرسخی است
و مساحت سطح این اقلیم سیصد و هشتاد و هشت هزار و سی و هشت
فرسخ و ربعی است و بعضی مواضع که در آن اقلیم است این است
که مذکور میشود موضعی است نزدیک بسماوه بعضی از کوه
عجم نهری که قریب است قنطره بنا کرده است که مقدار طاق آن
دور روی زمین گویند مثل آن نیست و ما بین این قنطره و سماوه
زمینی است که در آن گل بسیار شود همان پادشاه مقدار دو فرسخ آن
سنگ فرش کرده تا مردم رهگذری را زحمت نشود آذربیجان
ولایتی است مشتمل بلاد و قریه و جبال و انهار بسیار و جبل
سبلان کوهی است در آن بلاد بتقریب از دو بیل و در عالم کوهی
از آن بلندتر نیست و بر آن قبرهای از انبیاست و بر سر آن کوه
چشمه است نجایت خنک و در اسفل کوه چشمههای آب
گرم است که بیماران بجهت استشفا آنجا آیند و نهر رس در آن

ولایتی

ولایت است گویند هر کس بر آن نهر پیاده عبور کند چون ماهی حوت
به پشت زن حامله بمالد در وقت وضع حمل آن بر آن آسان
گردد و نهر زلوبیه آنجاست و آن نهری است که آب بسیار دارد
و اگر سوار در آن آب در آید آب از سر او بگذرد و در موضعی که از آن
مرند گویند بزمین فرو رود و از آن هیچ اثر نماند و چون چهار
فرسخ از آن موضع دور شود باز بر روی زمین آید و در آن ولایت
چشمه است که آب آن بسنگ شود و چون قالب خشت از آن پر کنند
و یک لحظه بگذارند سنگ چون خشت حاصل آید آمل از بلاد
طبرستان است از عجایب آنجا آنست که چون گوسفند در آنجا
لاغر شود هر چند او را تربیت کنند و بعد از کشتن به از وی همین
استخوان ماند ابله ناحیتی است از بصره و در آن اشجار
و انهار بسیار است بمرتبه که آفتاب بر اکثر اراضی آن نتابد
و قریه در میان اشجار مرئی نشود و آن را از جنان دنیا شمرده اند
و انهار آن ماخوذ از دجله است ابهر از بلاد جبال است آب

و اشجار دران بسیار است از اشجار ذوو الاکتاف بنا کرده
و دران امرودی حاصل میشود هر یک چند نارنجی بغایت شیرین
و پر آب و در تمام زمستان آنرا تازه نگاه دارند و در نواحی
اصفهان شهر کوچک دیگر است از انرا ابهر گویند ابیورد و آنرا
باورد نیز گویند باورد بن جودرز آنرا بنا کرده آب بد دارد و هر
غریب که از آن آب بخورد عرق مدینی او را پیدا شود و
مردمی که دران مقیم‌اند اکثر اوقات بان مبتلی باشند و فضیل بن
عیاض که از کبار مشایخ است از آنجا بوده اردبیل از بلاد آذر
بیجان است آب و هوای نیک دارد و بجوانب آن کوه محیط است
و در دو فرسخی آن کوهی بلند است هرگز بی برف نباشد
مردم آنجا اکثر غلیظ الطبع و بدخلق باشند ابو حامد اندلسی گوید
در بیرون آن شهر سنگ بزرگ است که شبیه است بآدمی
زیاده از دویست من چون مردم محتاج باران باشند آنرا
بر عجله نهند و در شهر آورند باران بیاید و مادام که آن سنگ

در شهر باشد باران آید اصفهان شهر بزرگ است آب و هوای
نیک دارد و بیماری کم باشد و مردم خوب صورت و خوش
و بهی آنجا بسیار باشد و سیب تا یکسال دران تازه بماند
و گندم در آنجا سبوس نخورد و سیب آنجا بوی بسیار دارد
و لیکن چون از آنجا بیرون آرند بوی بسیار دهد بمرتبه که اگر
در قافله باشد مردم قافله همه رائحه آن استشمام نمایند و
شعرا و علما و ارباب فضل از آنجا بسیار بوده‌اند لیکن مردم
آنجا را به بخل منسوب سازند و در آنجا مسجدیست که هرکس دران
مسجد سوگند بدروغ خورد عضوی از اعضای او خلل پیدا کند
افشنه دهی است از دههای بخارا ولادت ابو علی سینا
از آنجا بوده بطالع سرطان و زهره و مشتری در سرطان و قمر
و عطارد در سنبله و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و راس
و شعری یمانی بر درجه طالع چون ده ساله شده علوم عربیت
بالتمام بدست آورده و در دوازده سالگی فتوی می نوشت

برمذهب حنفیه علیه اللعنه در شش روزه رسالکی قانون طب تصنیف کرده
وچون مدت چهار ساله شده هیچ علم نبوده که او تحصیل آن
نکرده باشد و وفات او در همدان بوده سنه ثمان و عشرین
واربعمائه هجریه و عمر او پنجاه و هشت سال بوده ایلاب بتاغ
قریه ایست میان اسفراین و جرجان و در آن غار کوهی است
که از آن آب بسیار بیرون آید و اگر در وقتی از اوقات
سال آن آب منقطع شود مردم جامهای نو پوشند و بدر آن غار
روند و اهل ساز و خوانندها آنجا جمع شوند و بلهو و لعب اشتغال
نمایند بعد از یک لحظه آب بیرون آید بابل نام قریه ایست
بر کنار فرات و در زمان قدیم معمور بوده و حالا ویران است
و در آنجا چاهی است که از آن چاه دانبال گویند یهود و نصارا
بآنجا آیند در اعیاد خود مشهور است که چاه هاروت و ماروت است
و سنگ عظیم بر سر آن چاه است مجاهد مفسر در زمان حجاج بآنجا
رفته و حجاج فرموده آنکس را که موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک

باو نماید

باو نماید مجاهد گوید که با آن شخص در آن چاه رفتیم نشان دادم
سرنگون هر یک چند کوهی و بندهای آهنین بر پای ایشان
پس چون مجاهد دید ایشان را گفت الله اکبر چون این کلمه را
شنیدند اضطراب عظیم در ایشان پیدا آمد چنانکه نزدیک بود
که آن بندها منقطع شود بدخشان شهر مشهور است در آنجا
معدن لعل و معدن لاجورد و معدن بیجاده و معدن بلور است
و از عجایب آنجا حجر فتیله است و آن مشابه بلوح است و چون
آن را در روغن اندازند بآتش مشتعل شود و همچون فتیله میسوزد
و چون روغن آخر شود همچنان مشتعل ماند و آنجا سنگی باشد
که چون شب در خانه باشد اندکی روشنایی دهد بروجرد شهر است
بقرب همدان و اشجار و فواکه بسیار بود و در زمین آن
زعفران خودروی بود و اصحاب تواریخ گویند که در قدیم
الایام لشکری بدر آن شهر آمد چون صباح شد حضرت حق سبحانه
همه را سنگ گردانیده بود و آثار آن تا این زمان باقی است

بسطام شهریست قریب بدامغان و از عجایب آن شهر
آنست که آنجا کسی عاشق نشود و اگر عاشقی بآن شهر در آید عشق او
زایل شود و آب آنرا چون بر ناشتا بخورند بوی دهان زایل
کند و در آنجا مد نبود و مرغ خانگی ایشان نجاست نخورد و
عود در آنجا بوی ندهد و رایحهٔ مشک و عنبر و سایر طیبها آنجا
در غایت بوی دهد بصره شهر مشهوریست در زمان اسلام بنا شده
و در آن خرما بسیار بوده و علما و مشایخ و اهل فضل در آنجا بسیار بوده اند
و دجله و فرات در قرب بصره جمع شوند پس از شمال بجانب جنوب آید
و آنرا جزر گویند پس از جنوب برگردد و باز بشمال رود و آنرا مد گویند
هر شبانه روزی دو بار این جزر و مد واقع شود و از عجایب
بصره آنست که در وقت رطب بنخلها غراب بسیار جمع شوند
چنانکه نخلها سیاه شوند و یک خرما را ضرر نرسانند و چون خرما بریده
شود در پای نخلها زمین را میکاوند و خرمای خشک را که باد در نخلها
پیدا می کنند و میخورند دیگر از عجایب آنست که چون خرما بر درخت

باشد یا در موضعی که آنرا خشک میکنند اصلا مگس بر آن ننشیند
و اگر خرما بر موضع دیگر سفید چندان مگس بر آن نشیند که سیاه شود
بغداد و آنرا مدینة السلام نیز گویند و هوای لطیف دارد و آب آن
بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد قدیم است و ویران شده بوده
ابو جعفر دوانیقی آنرا عمارت کرده مشایخ و علما و اهل فضل از بغداد
بسیار بوده اند چنانچه حصر آن متعسر است و گفته اند که کسری آن شهر را
باقطاع بغلام خود داده بود و از آن بتی بود که آنرا می پرستیدند
نام او بغ و آن غلام گفت که بغدادی اعطانیه الصنم و از این
جهت علما کروه داشته اند که آنرا بغداد گویند و بعضی گفته اند
که بغ باغ است یعنی بستان و داد نام مرد است نغشور
و آنرا اشبورغان نیز گویند شهریست میان هرات و مرو و عمارات نیکو
و بساتین و آبهای روان بسیار دارد ابوالحسین نوری از کبار
مشایخ و محیی السنه از کبار محدثین از آنجا بوده اند بلخ شهر
قدیم است از مشاهیر بلاد خراسان آنرا منوچهر بن ایرج بن فریدون

بنا کرده و در قدیم آنجا خانه ساخته بودند صد ذراع در صد ذراع
و ارتفاع آن زیاده از صد ذراع و آن را بطریق کعبه تعظیم میکردند
و بتخانه ایشان بود و ملوک هند و چین بزیارت آن می آمده
و تحفهای بسیاری آورده اند و در زمان خلافت خلیفه ثانی
از او ویران ساخته اند و مشایخ طریقت و مجتهدان و اهل
فضل در انجا بسیار بوده اند **بلد** قریه ایست از اعمال
موصل هر سال وقت خروج گل در حشیش غیر شهوت و جماع
بر زنان آنجا غالب شود و ازواج از قضاء اوطار ایشان
عاجز باشند و حیا از ایشان مرتفع شود و بمردم تعرض
کنند و از غایت بی تحملی ازان قریه بیرون روند بوادی
که قریب بآن موضع باشد و چند روزی آنجا توقف کنند تا این
مرض برطرف شود **بلور** ناحیه ایست نزدیک کشمیر آنجا تو گویی
که در هر سال سه ماه متصل برف و باران آید چنانچه قرص
آفتاب دران سه ماه مرئی نشود و خانه ایست که دران چشمه ایست

بالصورت زنان

بر صورت زنی چون مرض کسی متطاول شود و اهل آنجا
ببرند چون دست برپستان آن جسم مالند سه قطره شیر ازان
بیرون آید آن را باب می آمیزند و بخورد مریض از ان زایل شود
یا فی الحال بمیرد و از رنج آن خلاص شود **بوشنج** از شهرهای قدیمه
خراسان است بساتین و اشجار بسیار دارد و حصاری مستحکم و خندق
وسیع و سه دروازه داشته و دربن زمان ویرانست و آب آن
از رود هرات است و منصور عمار که از کبار اولیا و علما است از انجا
بوده **تبریز** از بلاد آذربایجان است شهری مستحکم است بعضی از
اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب طالع آن
ازانجهت اتراک آن را هرگز بجنگ نگرفته اند و در فتنه چنگیز خان
آفتی بان نرسیده هوای بغایت نیک دارد و بیماری که در انجا
در آید صحت یابد و ازانجهت آن را تبریز گویند و در نواحی آن
چشمهای آب گرم است که بیماران بسیار ازان شفا یابند **جاجرم**
از شهرهای خراسان است نزدیک باسفراین و در حوالی آن چشمه ایست

کوه اروند مشهور بالوند

که چون کسی را جرب باشد بآن آب غسل کند شفا یابد **جبل اروند**
کوهیست مشرف بر همدان و دران چشمه ایست که در وقت معین
از اوقات سال آب عذب در غایت خنکی ازان چشمه بیرون
آید و چون آنوقت بگذرد آن چشمه بی آب شود تا سال دیگر
بهمان وقت و از امام جعفر صادق ع منقولست که ان فی هذا
الجبل عینا من عیون الجنة و اشارت باین چشمه است چه هر بیمار
که ازان آب بخورد شفا یابد و مردم بسیار بانجا میروند بجهت
استشفا و از غرایب آنست که اگر مردم بسیار باشند آب بسیار
بیرون آید و اگر کم باشند آب کمتر بیرون آید **جبل بیستون** کوهیست
میان همدان و حلوان بغایت بلند و اعلا تا اسفل آن املس است
و در دامن آن کوه ایوانی از سنگ بریده اند و در وسط آن
ایوان صورت فرس کسری که آنرا شبدیز گفتندی
کشیده اند و آن اسپی بود که پادشاه هند هدیه نزد کسری فرستاده
بود و هر چند بر وی سواری کردندی مانده نشدی و مادام که زین

بر پشت او بودی بول و روث نینداختی و چون لگام در دهان
آن بود کف نینداختی پس آن اسب هلاک شد و کسری ازان
بسیار محزون شد چون مصوران این صورت کشیدند
کسری را از نظر دران تسلی واقع میشد و دیگر صورت شیرین
که عشیقه کسری بود نیز کشیده اند بر وجهی که حسن و ملاحت آن بیرون
از ممکن صاحب صور اقالیم گوید شنیده ام که شخصی بر این صورت
عاشق شد چنانچه عشق آن بدیوانگی کشید بعد ازان بینی آن صورت
را خراب ساختند تا کسی دیگر را مثل این صورت دست ندهد
جبل دماوند قریب ری است ارتفاع آن بمرتبه ایست که مرغ
در طیران خود بذروه آن نرسد و بعضی گفته اند که از صد فرسخ راه
مرئی میشود و دران معدن گوگرد بسیار است و گویند که کبریت احمر
آنجا بدست می آید و دران کوه ثقبها بسیار است که دایم ازان
دود بیرون می آید و در حوالی آن ثقبها گوگرد اصفر منجمد میشود
و چون آفتاب دران اثر کند مشتعل شود **جبل ساوه** قریب

ساوه است صاحب صور اقالیم گوید که بر آن کوه بالا رفتیم یک تیر راه
رفتیم ایوانی ظاهر شد بغایت وسیع چنانکه هزار کس در آن توانند
نشست و از سقف آن چهار سنگ بر شکل پستان غوله
بیرون آمده و از سه سنگ از آن آب متقاطر میشود و در پیش این
ایوان ثقبه ایست که دو در دارد و از اهل ساوه شنیدم که ولدزنا
چون در آن ثقبه در آید از آن طرف بیرون نتواند رفت و هر کس
که ولدزنا نباشد بآسانی بیرون رود **جرجان** شهر مشهور است
بقرب طبرستان آن را یزید بن مهلب بنا کرده و در آنجا میوهای
بلاد سردسیر و گرمسیر همه هست و در جبال و صحرای آن میوهای
مختلفه بسیار است لیکن هوای عفن دارد و مردم غریب آنجا
زود مریض شوند و در آنجا چشمه ایست که آن را چشمه سیاه سنگ گویند
و در راهی که بآن چشمه میرود صنفی از کرمهاست که چون کسی آب
از آن چشمه برگیرد و در راه پای او بآن کرم رسد آن تلخ شود
جوبر چشمه از قریه همدان است و قصر بهرام گور آنجاست و آن از

عجایب دنیاست قصری عظیم است و منازل و غرفه و بیوت
بسیار دارد همه یک سنگ است کوهی بوده که این عمارات را
بریده اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک فرس بوده
چنین گویند تیر اندازی مثل آن نبوده **جیلان** ولایتی است
میان قزوین و بحر خزر مسالک صعب دارد و بسبب کثرت بخار
و دودها و اشجار و میاه آنجا باران بسیار آید باشد چهل شبانه
روز باران منقطع نشود و صاحب صور اقالیم گوید که چون باران
دایمی شود مردم از آن ملول شوند و شب بانگ شغال شنوند
و بعد از آن بانگ سگ مردم یکدیگر را بشارت دهند
بانقطاع باران و این را بسیار تجربه کرده اند و آنجا برنج بسیار
و ابریشم حاصل شود و شغل مردان ایشان زراعت برنج است
و شغل زنان ایشان تربیت دود القز و چنین گویند زنان
ایشان بغایت چابک باشند **حصن الطاق** حصنی مستحکم است در طبرستان
و در زمان قدیم خزانه ملوک فرس بوده و آن ثقبه ایست در کوهی

که مسلکی صعب دارد و چون دران ثقبه درآیند مقدار
یک میل بغایت تاریکست و بعد ازان فضائی پیدا شود بمنزله
شهری بزرگ و در وسط آن چشمه ایست که آب از ثقبه بیرون
می آید و بعد ازان بثقبه دیگر فرو میرود و مابین آن دو ثقبه ده
ذراع است و از غرایب آنست که نزدیک باین چشمه طاق
شیشه بندگان است چون آنرا بلطخ نجاست زنند فی الحال
ابر پیدا شود و باران باریدن گیرد تا آن هنگام که پاک
شسته شود **دامغان** شهری بزرگست مابین ری و نیشابور
آب آن از کوهی می آید و صد و بیست قسمت میشود همه برابر و صد و
بیست قریه ازان آب میخورد و در حوالی آن شعب کوهیست
که در یک وقتی از اوقات سال بادی ازان شعب می آید
که بر هر حیوان که وزد هلاک شود و نادر باشد که ازان خلاص
شود و در بعضی از کوههای آن چشمه ایست که چون نجاستی
دران افتد چندان باد شود که وهم خراب شدن عمارات بود

ارزنان

از قریه آن چشمه ایست که چون خرقه ملطخ بنجاست در آن چشمه اندازند
باد شود و در وقت رفع خرمنها اگر باد کمتر باشد این عمل کنند
دوراق موضعیست بخوزستان و آن ولایتیست در مابین
بصره و فارس و دران موضع چشمهای آب گرم بسیارست و آنجا
شعلها مشاهده میشود که ازان چشمها متصاعد میشود و آن آبها در دو
حوض مجتمع میشود و یکی بجهت مردان و دیگر بجهت زنان هرکسی
بتدریج دران آب رود و ازان انتفاع یابد و اگر دفعةً رود
اعضای او همه آبله شود و بسوزد **دیار بکر** ناحیتیست میان شام
و عراق دران قریه و مدن بسیارست و از عجایب آن چشمه ایست
بقرب نصیبین و آنرا بسنگ و ارزیز محکم کرده اند و یک ثقبه باز گذاشته اند
و ازان آب بسیار بیرون آید و اگر آن ثقبه گشاده تر شود چندان
آب بیرون آید که این شهر از آب خراب شود **دیر الجب** دیریست
میان موصل و اربل هرکس اصرع باشد چون بآن دیر آید شفا یابد
دیر سعید در غربی موصل است در ایام بهار در حوالی آن دیر ازهار

و ریاحین غریبه بسیار باشد و خاک آنرا در دفع الم لدغ عقرب
خاصیت عجیبست و اگر آن خاک را در سوراخ کژدم ریزند بمیرد **ری**
از شهرهای قدیمست آنرا دارین فرهان که از ملوک فرس است
بنا کرده و ازین جهت نسبت بآن رازی باشد و اصحاب تواریخ گفته اند
که بکرات این شهر اقتل عام و از زلزله ویران شده و باز عمارت
یافته و در زمان حکومت ابوجعفر دوانقی آنرا عمارت کرده و بعد
از آن کسی دیگر آنرا عمارت نکرده و گفته اند که هوای آن در فصل
خریف سهام مسمومست خاصه مردم غریب را و مشایخ کبار
و افاضل عالی مقدار از آنجا بسیار بوده اند **زنجان** شهری
مشهورست و هوای نیک دارد و مردم خوب صورت آنجا
بسیار بوده و آنجا کوهیست که از اجبل زاو گویند چنین گویند
که در روی زمین مثل آن منبع آب و هوای نیک دارد و گیاهای
آن همه ریاحینست و در فصل ربیع بوی ریاحین آن از مواضع
بعیده استشمام می نمایند ابوزنجانی گفته است که در زنجان

کژدم نبا

کژدم نباشد الا در موضعی که آنرا مقبره طر گویند و چون کژدم
از آن مقبره بیرون برند بهمان موضع باز آید **سامرا** شهر
بزرگ بوده است در سنه احدی و عشرین و مائتین هجریه معتصم
آنرا بنا کرده است چنین گویند که در عمارت مسجد جامع آن پانصد
هزار مثقال طلا خرج کرده است و درین مسجد سردابه است که
مشهورست بآن که امام محمد مهدی آنجا غایب شده است
و در زمان سلطان سنجر بر در این سردابه اسبی بسته بوده که زین
و لگام آن از طلا بوده چون سلطان سنجار رسیده پرسیده
که این اسب را چرا اینجا بسته اند گفته اند که تا بهترین مردم که از
این سردابه بیرون آید او بر آن شود سوار شود سلطان گفت
بهترین مردم زمانه منم و آن اسب را سوار شد و برفت و ورود
مبارک نبود و هم در آن نزدیکی اتراک غلبه کردند و مملکت
از دست او بیرون رفت و جامع و اتراک ویران کرده اند
و بجای آن ویرانست **ساوه** شهر مشهورست آنجا را عمارت

و میوها بسیار دارد و در قدیم الزمان برکنار آن شهر بحیره بوده
و آن بحیره در شب ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم خشک شده صاحب صور اقالیم گوید که بجهت
لطافت هوا و طیب خاک آن مردم خوب صورت و موزون
الطبع و واقف بر قواعد موسیقی بسیار باشند و علما و اهل فضل
از آنجا بسیار بوده‌اند و نیز گفته است که از آنجا جمعی پیدا شده‌اند
که هر یک وحید عصر خود بوده‌اند مثل عماد الملک که وزیر سلطان
محمد خوارزمشاه بوده صاحب تدبیر و عالم بانواع علوم مثل ملکوی طبیب
که معالج بهتر از او کسی ندیده و مثل سعد مغنی که هم آواز نیک داشته
و قانون علم موسیقی نیک میدانسته و در عرب در حسن صوت
باو مثل ندیده‌اند و مثل زنگ مصارع که اکثر بلاد را سیر کرده و هیچ
مصارع با او مقاومت ننموده و غیر ذالک که تعداد آن
موجب تطویل است و از عجایب است که خوار ترنخبین در آن زمین
باشد و بهر سی سال یک نوبت ترنخبین بسیار بر آن جا پیدا شود

تا سی سال دیگر ترنخبین نباشد بیران موضعی است از نواحی
بامیان در کوههای آن چشمهای آب است که چون کسی بجای سنگی
در آن اندازد آب آن جوش کند و بسیار شود و در عقب آن
روان شود و اگر باو برسد او را فرو گیرد و غرق کند سلماس
شهریست از آذربایجان میان تبریز و ارمیه در آنجا چشمهٔ آبیست
که چون مجذوم از آن آب غسل کند شفا یابد و این بسیار
تجربه کرده‌اند سمیرم موضعی است مابین اصفهان و شیراز در آن
چشمه آبیست با آن ملخ دفع کنند و آن از عجایب دنیاست و آن
چنان است که چون در موضع ملخ پیدا شود از آن آب برگیرند
بشرط که ظرف آبرا در راه بر زمین ننهند و کسی که آن آب را برداشته
در آن راه باز پس ننگرد پس طیوری که آنرا سار گویند تابع
آب شوند و ملخ را بکشند گویند هر یکی از آن در روزی هزار ملخ
تخمینا بکشد و عجیب تر آنکه ازین مرغان کسی در حوالی آن چشمه
نمی بیند سناباد از قریه طوس بوده و درین زمان بر کنار

مزار امام علی رضا شهر شده و آنرا مشهد گویند چون حضرت امام
فوت شد مامون خلیفه گفت تا آن حضرت را در جوار پدر او هارون
الرشید دفن کردند در یک قبه و بعضی اصحاب تواریخ گفته اند
که رشید در قبریست که مشهور است بآنکه قبر امام است و امام در
قبریست که مشهور است بآنکه قبر رشید است و این از جمله مکرهای
مامون است سنجار شهر مشهور است بقرب موصل عمارات
عالیه دارد و در آنجا حمامات است که هیچ جا مثل آن نیست و کوهی
که کشتی نوح در آن فرود آمده نزدیک بآنست اهل تواریخ گفته اند
که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بآن موضع رسید کنیزکی داشت
که ازو حامله بود او را درد وضع حمل پیدا شد منجمان گفتند که امروز
نظرات بد است اگر ولادت او در روز فردا واقع شود این فرزند
پادشاه رفیع المقدار گردد بفرمود تا آنرا معلق نگاه داشتند
تا روز دیگر سلطان سنجر متولد شد و این موضع را بنام او باز
خواندند شهرزور موضعی است نزدیک بهمدان اهل آن اکثر

اکراد

اکراد و قطاع طریق اند و طالوت ملک بنی اسرائیل از آنجا بوده است
گویند بهیچکس آنرا بجنگ نگرفته است و آن برکت دعای داود
و سلیمان علیهما السلام است در حق آن موضع واقع شده گویند
در آن موضع زنده و آبله کمتر واقع شود و آنجا صنفی از کرم است
که یکسال انگور بار آورد و یکسال میوه دیگر که هر یک دانه چند جوزی
باشد بغایت سرخ و آنرا اوداع گویند و حب الزم که از ادویه
بارده است در آن موضع است و در میان آن شهر مثل آب حوضی است
قریب یک جریب و قعر آن معلوم نیست گویند که ریسمان قریب
چهار هزار ذراع باشتغالها در آن فرستاده اند بپایان نرسیده
و از عجایب است که هر چند سنگ رعد بجانب آن شهر اندازند
در آن شهر نیفتد و اگر چند که نزدیک سور آن باشند و زردشت
آتش پرست از آنجا بوده و آنجا آتشکده ایست که دایم آتش
میکنند و آتش آن نمی میرد اصلا خاکستر جمع میشود طبرستان ولایت
مشهور است و آنرا مازندران گویند و چنین گویند که نمی از ملوک

عجم و در زمان آن گناهکاران بسیار جمع شدند و زیر کش مصلحت
چنان دید که ایشان را بموضعی فرستد که آنرا آباد کنند بدین
موضع فرستاد ایشان را و انجا درخت بسیار بود و طبرها را
بدست آوردند و اشجار را قطع کردند از این جهت او را طبرستان
گفتند اشجار روباه بسیار دارد و لیکن هوا بد دارد و انجا درختی
که چون قطعه از چوب آن در آب اندازند ماهی که دران آب بود
بمیرد و جبل طارق انجاست و کهیست انجا که آنرا تخت سلیمان
گویند چون ملطخ بنجاستی شود باران باریدن گیرد و چندان بارد
که آن موضع شسته شود و گویند انجا صنفی از مرغ است چند فاخته
و در ایام بهار ظاهر شود و چون پیدا شود صنفی از عصافیر تابع او
شوند و یک عصفور بجنب او دانه و غذا می آورد و چون آخر روز شود
آن عصفور را بخورد و روز دیگر عصفور دیگر بیاید و خدمت او کند
و او را نیز بخورد و همچنین تا آخر بهار بعد از ان آن مرغ و اتباع
او غایب شوند تا سال دیگر **طمغاج شهر بزرگیست** از بلاد ترک

قریه بسیار دارد و در میان کوهیست و تنگ راهی تنگ دارد که نفر و دو نفر
از ان راه باید گذشت چون آن راه بگیرند هیچکس در نتواند آمد زنان
و مردان موی بر بدن ندارند و از غرایب است که با زنان زنان را
که صحبت واقع میشود هر نوبت بکارت معاودت مینماید
و انجا دو چشمه است یکی شیرین و دیگری شور هر دو در یک غدیر جمع
میشود یکی شور و دیگری شیرین **طیب** حوضیست میان واسط
و خوزستان آنرا شیث بن آدم بنا کرده و از عجایب
آن موضع است که زنبور دران موضع در نیاید و اگر در آید هلاک
شود و نیز غراب ابقع و عقعق آنجا در نیاید **عبد الله آباد** دهیست
میان قزوین و همدان و دران چشمه آب گرم است که آب از ان
بر میجوشد بمقدار قامت مرد چون تخم بر سر عمود آن آب نهند
بران بایستد و پخته شود از حرارت آب و در حوضی جمع شود
این آب بیماران که چون از ان آب غسل کنند شفا یابند
غزنه ولایتیست وسیع در خراسان که بجانب هندوستان

آب و هوای و خاک نیک دارد ولیکن سرما آنجا سخت باشد
و آنجا عقبه ایست مشهور در یک جانب آن عقبه زمینی است
که هوای آن بغایت گرم شود و در جانب دیگر زمینی است
که هوای آن بغایت سرد شود و در بلاد غزنه مرض کمتر باشد و مار
و کژدم و حشرات موذیه کمتر باشد و چشمه ایست آنجا که اگر نجاست
دران چشمه افتد باران شود یا برف و تا نجاست ازان بیرون
نیندازند آن برطرف نشود **غور** ولایتیست میان هرات
و غزنه و جبال بسیار دارد آب و هوای نیک دارد و در آنجا
حیوانیست که آنرا سمندر گویند و آن حیوانیست مشابه موش
و بر آتش درآید و آتش آنرا نسوزد و چون از آتش بیرون آید
پاکیزه شده باشد **فامان** قریه ایست از قرب همدان و در حوالی آن
بحیره ایست چهار فرسخ در چهار فرسخ و در ایام خریف که مردم
آن قریه مستغنی از آب باشند آب دران بحیره سرد نهند و چون
بهار و تابستان شود باب آنرا ازان باز دارند و همه ان بحیره

نمک شود

نمک شود و از عجایب آنست که اگر مردم از نمک آن منع کنند
آن آب بزمین فرو رود و نمک نشود و اگر مردم از منع امتناع کنند
نمک شود و گویند این عجب طلسمی است که بلیناس حکیم ساخته و درآن
قرمیسین
موضع والله اعلم **قرمیسین** میان همدان و حلوان است اهل
تواریخ گفته اند که قباد بن فیروز آنجا تختی بنا کرده صد ذراع
در صد ذراع و ارتفاع بیست ذراع از سنگ تراشیده و آن
سنگها را بمسمارهای آهنین بر یکدیگر ترکیب کرده اند بر وجهی که معاقد
آن مرئی نشود و در زمان کسری پرویز ملوک روی زمین
بجهت ملازمت او جمع شده بر این تخت نشسته اند مثل فغفور
پادشاه چین و خاقان پادشاه ترک و داهر پادشاه هند
و قیصر پادشاه روم و گفته اند که از مطبخ کسری تا این موضع چهار
فرسخ بوده است غلامان او از مطبخ تا این موضع صف کشیده
صحن و طبق بدست یکدیگر میداده اند تا باین موضع **قزوین**
شهر بزرگست و دو سور دارد و سور اصغر بنا شاپور را

وسور و دیم بناء هارون الرشید است و دران مساجد بسیار است از جمله
چهار مسجد است که دعا دران مستجاب است و از غرایب دنیا
باغهای قزوین است که در سالی یک آب بیش نخورد و میوهای
آن بغایت سیراب و لطیف باشد و انجا فضاء است
که آنرا مقابر یهود گویند و دران اثر قرمزیست چون چهار
پایانرا درد شکم گیرد بآن فضاء آورند و آنرا بگردانند درد شکم
ازو زایل شود و درانجا مقبره ایست که قبور مشایخ و علما و شهدا
دران بسیار است و شب مردم بزیارت آیند و همه کس نورها
بینند که ازان قبور بیرون می آید و بآن فرو میرود و مشایخ
و علما و ارباب فضل ازانجا بسیار بوده اند **قم** موضعی است
میان ساوه و کاشان و در سنه ثلاث و ثمانین هجریه حجاج
آن شهر را ساخته و در نزدیک آن نمکزاریست که هر کس ازان
نمک برگیرد و دشمن آن انجا نگذارد چهار پای او لنگ شود و در
قدیم الایام انجا مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکماء انجا طلسمی ساخته

تا مارها

تا مارها و کژدمها بکوهی رفته اند که نزدیک آنست و هیچکس بجهت
باین کوه نمیتواند رفت **کاشان** شهریست و در زمین ریگ
از ناحیت تبت و درانجا چشمه ایست که آهن و مس و سایر
جواهر منطبعه را چون دران چشمه اندازند بگدازد **کرگان**
قریه ایست نزدیک بقم مسین و در قدیم الایام انجا کژدم
بسیار بوده بلیناس حکیم بقم بوده پادشاه عصر انجا طلسمی ساخته
و بعد ازان دران قریه کسی کژدم ندیده و اگر خاک آن قریه را
درآب کنند و کژدم گزیده را ازان آب بدهند درد ساکن شود
و اگر آنخاک را کسی با خود دارد کژدم بدست گیرد او را ضرر نرسد
و اگر خاک آن قریه را بموضعی دیگر برند و دیوار خانها بان گل کنند
کژدم دران خانه نیاید **ماوران** موضعیست مابین سمنان
و دامغان و در بعضی جبال آن دره ایست که در یک وقتی
از اوقات سال ازان باد سخت بیرون می آید که بهر حیوان که رسد
او را هلاک کند و این دره قریب یک فرسنگ است

وگشادی او چهارصد ذراع است و از این باد تا دو فرسنگ میرسد
مادروستان موضعی است نزدیک حلوان آنجا ایوانی عظیم است
و در پیش آن ایوان اثر باغ عظیم است گویند که آن باغ بهرام
گور بوده و از عجایب این ایوان آنکه یک نصف که بجانب کوه
دارد بران برف بسیار می‌افتد و بران نصف دیگر نمی‌افتد
مرو از بلاد خراسان است آنرا ذوالقرنین بنا کرده و زمین
هموار است و دران کوه کمتر است و زمین آن شوره زار است
و ریگ بسیار دارد و علما و فقها و مشایخ بسیار بوده اند
از انجا و بوزرجمهر حکیم از انجا بوده و آن شهر هیچ عیب ندارد
الا آنکه عرق مدنی ازان آب پیدا میشود ابو اسحاق طالقانی
گوید که در مرو در موضعی نشسته بودم با جمعی مردم دیوار کهنه
دران موضع بیفتاد و چند کله آدم ازان بیرون آمد یک کله
ازان شکسته شد و دندانهای او بریخت یک دندان را وزن کردم دو
من بود والله اعلم بصحته نصیبین شهر معموریست نزدیک

سنجار

سنجار و آب و اشجار و بساتین بسیار دارد ولیکن هوای بد
دارد و هر غریب که آنجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر است
که آنجا عادل نباشد و هر حاکم که آنجا آید ظلم بسیار کند نهاوند
شهریست نزدیک همدان اورا نوح پیغمبر علیه السلام بنا کرده
و در انجا سنگی عظیم است و دران ثقبه ایست مقدار یک شبر و هر روز
ازان یک نوبت آب بسیار بیرون آید و زراعت بسیار
ازان آب خورد و باز منقطع شود تا روز دیگر و در بعضی از جبال
آن سنگ بزرگیست چون کسی را غایبی باشد یا مریضی یا ازو
چیزی دزدیده باشند شب نزدیک آن سنگ بخواب رود
احوال آن غایب یا مریض یا دزدیده در خواب ببیند و نزدیک
نهاوند چشمه ایست در شعب کوهی چون کسی محتاج آب باشد
و در آن شعب کوه در آید باواز بلند گوید که محتاج آبیم و بعد ازان
بجانب زراعت خود روان شود آب از عقب او جاری
شود و چون زراعت او آب خورد و بر در آن شعب رود و بگوید

که آب کفایت و پای بر زمین زند آب منقطع شود **نیشابور**
از بلاد خراسان است مجمع علما و فضلا و مشایخ بوده است
و در انجا معدن طین خوردنیست و مثل آن در هیچ موضعی نیست
و معدن فیروزه نیز انجاست **نینوی** از بلاد و قری است
بر شرقی دجله نزدیک موصل و یونس پیغامبر علیه السلام انجا
میبوده و تلی است که دعای قوم یونس بران تل مستجاب شده
آنرا تل توبه گویند و شب جمعه مردم بزیارت آن تل روند
صاحب تحفة الغرایب گفته است که انجا طاحونه است که
همه ادوات آن از سنگ است و چون طحان خواهد که سنگ
ساکن شود گوید اسکن بحق یونس سنگ ساکن شود و چون
فارغ شود گوید از شغل خود فارغ شدم سنگ در حرکت آید
واسط شهریست میان کوفه و بصره در سنه اربع و ثمانین
هجریه حجاج ظالم آنرا بنا کرده و گفته اند که سی و سه هزار کس
در انجا در زندان کرده است که هیچ نوع از ایشان جرمی

ظاهر نبوده

ظاهر نبوده و دین کس بدست ایشان نبوده و آورده اند
که صد و بیست هزار آدم در زندان آن کشته شده اند و بعد ازو
درین شهر جمعی کثیر از علماء و قراء و ارباب فضل پیدا شده اند
هرات بفتح ها است و مشهور در السنه عوام بکسر ها است از اعظم
بلاد خراسان است در اطراف و جوانب آن آب روانست
و آنرا اسکندر بنا کرده و در وقتی که متوجه چین بوده بآن موضع
رسیده و در ان موضع قرای بسیار بوده و باد صبا در ان موضع
بسیار بود موافق مزاج خود یافت هوای آن موضع را و حصاری
نداشته اند و مردم را فرمود که شهری بنا کنند و طول و عرض آنرا
تعیین کرد و مقرر نمود که چون باز گردد آنچه خرج کرده باشند عوض
بدهد چون معاودت نمود گفت بران وجه که من گفته بودم بنا کرده اند
و ایشانرا چیزی نداد و دور آن قریب بچهار دانگ فرسخی است
و صاحب تقویم البلدان گوید که در قدیم چهار دروازه داشته
یکی بر جانب شمال آنرا دروازه بلخ گفتندی و یکی بر جانب

جنوب و آنرا دروازه سیستان گفتندی و یکی بر جانب مشرق
و آنرا دروازه غور گفتندی و یکی بر جانب مغرب و آنرا دروازه
شیراز گفتندی و حالا این اسماء تغیر یافته و یک دروازه دیگر در جانب
شمال زیاده شده **همدان** شهر مشهوریست آنرا همدان بن فلوج بن
سام بن نوح بنا کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض آن چهار
فرسخ بوده است و درین زمان بران حال نمانده است آب و هوای
لطیف دارد و دران اشجار و فواکه بسیار است و لهو و طرب
بر اهل آن غالب است بجهت آنکه طالع آن ثور است و صاحب طالع زهره
و از خواص آن شهر آنست که حزین دران شهر درآید شادمان شود
لیکن بلاهت بر مردم آن غالب است و بلیناس حکیم بر سور آن
شهر طلسمی از سنگ ساخته بر صورت شیری بجهت دفع برودت
و کثرت برف **بیل** موضعیست در سه فرسخی قزوین و در آنجا
کوهیست صور جمیع کثیر از آدمیان و گوسفندان و سایر حیوانات
دران کوه است همه از سنگ گویند جماعتی بوده اند که حضرت حق

جل و علا

جل و علا ایشان را و اموال ایشان را مسخ کرده است **میغان** شهر
محکم است در جبال بدخشان معدن فضه انجاست و معدن
دیگر است که از انجا سنگی مشابه لعل بیرون می آورند و لعل نیست
صاحب صور الاقالیم گوید که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل
بلخ با او بیرون آمدند و او بگریخت و این موضع را حصار ساخت
و انجا عمارات غریبه بنا کرده از جمله حمامیست از عجایب دنیا
جامه خانه اش مربع است و از سقفش ساخته اند بصورت حیوانات
و در حمام پیدا نیست و بر حیطان آن جامه خانه هشت و چهار حلقه
است هر حلقه را که بکشند دری باز شود و قبه پیدا شود در مثال
جامه خانه الا آنکه بر دیوارهای آن هفده حلقه بود هر حلقه را که بکشند
قبه پیدا شود مثل قبه اولی الا آنکه بر دیوارهای آن نه حلقه بود
هر حلقه را که بکشند درین قبه در حمام باز شود و عالم که بفتح این
هشت در یکی نفس خود بکشاید خود را در جامه خانه اول ببیند و درین
حمام از کسی اجرة طلب نمیدارند و سطل و طاس و هر چه که محتاج الیه

شود همه مهیاست و چون از حمام بیرون آید او را طعام دهند
هر کس بقدر حال او و این حمام اوقاف بسیار دارد و متصرف
اولاد ناصر خسرو است و از عجایب این حمام آنست که همه خانهای
حمام بیک چراغ روشن میشود و بر سطح این حمام کسی را امکان ندارد و کسی
عالم بطریق بناء آن نیست والله اعلم بحقیقة الحال معرفت
اقلیم پنجم و آنچه بآن متعلق است ابتداء آن موضعی است که عرض آنها
سی و نه درجه باشد و غایت درازی روز چهارده ساعت و
سه ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ
است و طرف شمالی آن دو هزار و نهصد و هشت فرسخ و نصف
فرسخی است و پهنای از طرف شرقی و طرف غربی آن نود و نه
فرسخ و نصف فرسخی است و مساحت سطح این اقلیم دو لک و
نود و نه هزار و چهار صد و نود سه فرسخ و سه عشر فرسخی است
اما مواضع این اقلیم برین وجه است آمد شهر محکم است از بلاد
جزیره نزدیک دجله و اشجار و بساتین بسیار دارد و بعضی

از اهل تواریخ

از اهل تواریخ گفته اند آنجا کوهی است که در آن شکافی است
و در آن شکاف شمشیری است هر کس دست در آن شکاف کند
قبضه آن شمشیر بگیرد آن شمشیر در اضطراب آید و انگشت بلرزد
و آن شمشیر آهن بخود کشد چون مقناطیس ابرق موضعی است
از بلاد روم و آنجا موضعی است که در آن جمعی از مقتولان اند
که جراحات سیف و رمح در اعضای ایشان ظاهر است و جامهای
ایشان و هیچ چیز ایشان تغیر نیافته و پنج کس برپا ایستاده پشت
ایشان به دیوار است گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده اند
که در زمان خلافت خلیفه ثانی رضی الله عنه آنجا شهید شده اند
ارزن الروم آنجا چشمه ایست که آنرا عین الفرات گویند هر کس که بیمار
از آب آن غسل کند در آن حال از مرض ایمن شود و در قرب آن
شهر چشمه ایست که آب از آن چشمه بر میجوشد و از آب از دور مسموع
میشود و هر حیوان که نزدیک بآن چشمه رسد فی الحال بمیرد و کسی است
آنجا موکل که نمیگذارد که کسی نزدیک آن چشمه رود ارمنیه ناحیتی است

در میان آذربایجان و روم آنجا چشمه‌ایست که آنرا ازراوند گویند
چون کسی را جرب یا سلعه یا جراحتی باشد یا استخوان اشکسته بود
و بآن آب غسل کند شفا یابد صاحب تحفة الغرایب گوید آنجا
خانهٔ آتش است که سطح آن از ساروج است و میزاب از نحاس دارد
و در تحت میزاب حوض بزرگ است از رخام چون آتش بران برافروزند
و آب بخس بر سطح آن ریزند تا از میزاب بیرون آید و در حوض رود
باران چندان بیاید که سطح آن نشسته شود و آن حوض پر آب شود
اشبونه شهریست در اندلس بر کنار دریا و در حوالی آن کوهیست
و دران کوه غاریست چون دریا موج کند و آب دران غار
درآید آن کوه در نظر متحرک نماید و گاهی مرتفع شود و گاهی
منخفض و کوهی دیگر است که دران سنگهاست که شب چون
شمع روشنی دهد **افسوس** از بلاد روم است شهر دقیانوس است
و اصحاب کهف ازان شهر فرار نموده اند میان شهر و کهف دو
فرسخ است و در کهف بجانب بنات النعش است آفتاب دران

درنیاید

درنیاید و هفت کس دران کهف در آمده اند شش کس از ایشان
بر پشت تکیه دارند و یکی از جانب یمین و در پایین پای ایشان
کلبی است خفته و از اعضای کلب هیچ نریخته و بر در کهف مسجدی است
که دعا دران مستجاب است و در شب بر بالای آن کهف نور عظیم
ظاهر میشود چنانکه از شهر مرئی میشود **باب الابواب** شهریست بر کنار
بحر خزر از سنگ بنا کرده اند مستطیل است طول آن ثلثان
فرسخی است و عرض آن چهار صد ذراع نوشیروان آنرا بنا کرده
و درهای آهنین بران نشانده و برجهای بسیار دارد و در هر برجی
مسجدی است و این موضع نزدیک بشیروان است و سد سکندر غیر آنست
یتم موضعی است بناحیت فرغانه معدن زر و نقره است
و در کوهی از کوههای آن غاریست ازان بخاری بیرون می‌آید
در روز مشابه دود است و در شب مشابه آتش و این بخار
در حوالی آن در غار منجمد میشود و آن نوشادر است **بخارا** از بلاد
ما وراء النهر است شهر قدیم است و قریه معموره در حوالی آن بسیار است

ودر قدیم الایام بر شهر وقری ربضی بوده وآن دوازده فرسخ در
دوازده فرسخ است وعلما وفقها واهل فضل از انجا بسیار بوده اند
ومردم آن اهل علم وفضل را محترم دارند **تبسط** شهریست باندلس ودر
حوالی آن کوهیست که آنرا جبل الکحل گویند در اول ماه از ان
کوه سرمه بغایت سیاه ظاهر میشود تا نیمه ماه وچون از نیمه ماه بگذرد
آن سرمه ناقص میشود تا هیچ نماند **ترکستان** جمیع بلاد ترک را گویند
ودر جانب مشرق است وحد آن در جانب عرض از اقلیم اول
تا اقلیم سابع صاحب تحفة الغرایب گوید که در زمین ترکستان
کوهیست که آنرا جبل زانک گویند ودر ان قطعهای زر ونقره یابند
وگاه باشد که قطعه مساوی راس گوسفند یابند اگر از قطعهای خورد
برگیرند از ان انتفاع یابند واگر کسی قطعه بزرگ برگیرد وبخانه خود آورد
موت وطاعون در ان خانه پیدا شود وچون آنرا بمکان خود برد
برطرف شود واگر غریبی آنرا برگیرد او را ضرر نرسد دیگر کوهیست
که آنرا جبل گیلیستان گویند هر مرغ که بر بالای آن کوه طیران کند

نخیلستان

فی الحال بمیرد وابوریحان گفته است که آنجا کوهیست که چون
سنگهای آن بر هم سایند باران پیدا شود وصاحب صور الاقالیم از
بعضی تجار نقل کرده است که در بلاد ترک موضعیست که در آنجا
صنفی از حبوب زرع کنند ثمره آن برابر چند بطیخی شود پس چون
ثمره آن پیدا شود ودر حوالی آن بزر گیاههای که نازک باشد
زراعت کنند پس چون آن میوه برسد پوست آن شق میشود
وسر بره از ان ظاهر شود واز ان گیاه بخورد وچون آن گیاه
تمام شود قوت گیرد واز ان بیرون آید وهمه اعضا دارد الا آنکه
او را دنبه نباشد **تفلیس** از بلاد اران است وآن ناحیه ایست
میان آذربایجان وارمنیه وآنرا نوشیروان بنا کرده ودر آن حمامی است
که بغایت گرم است وآنرا بر بالای چشمه گرم بنا کرده اند واحتیاج باتش
ندارد ودر ان شهر مسلمانان وکافر باشند وکفار را نگذارند که بان حمام در آیند
جرجانیه قصبه خوارزم است بر کنار جیحون اصحاب تواریخ گفته اند
که یکی از ملوک بر جمعی مردم غضب کرده بود ونفی فرموده تا ایشان را بموضع

بعید از عمارات گرفته نشستند ایشان را ازین موضع فرستادند و ایشان ماهی
میگرفتند و هیزم بسیار بوده و معاش بران میگذرانیدند پس آن را
خوارزم گفتند چه خوار بلغت ایشان گوشت است و رزم هیزم و در انجا
بطبخ بسیار پای آب حاصل میشود باتفاق که در حوالی آن خوارزم تخمین
بسیار باشد پس در اوان بهار آن خوار را در روی زمین بزند و بیخ
آن از آتش وضع کنند و از خاک بپوشند آن بزر سبز شود و از ان درخت
خار آب میخورد تا خربزه پیدا شود در غایت حلاوت و لطافت
ختلان از بلاد ترکستان آنجا شعب کوهی است که در هر سال سه روز
از ان شعب صید بیرون آید و اهل آن در این سه روز صید بسیار
بدست آورند و تا سال دیگر صید به منید **خلاط** از بلاد ارمنیه است
و بقرب آن از عجایب و بحیره ایست که ده ماه در انجا ماهی و هیچ
حیوان دیگر ظاهر نباشد و دو ماه چندان ماهی ظاهر شود که بدست گیرند
و بسیار بلاد بزند **روم** بلاد واسعه ایست آب و هوای نیک دارد و اهل آن
بطرب مایل باشند و زعم اهل نجوم آنست که سبب آنست که آن بلاد منسوب

بزهره است و چنین گفته اند که در بلاد روم شهر انقواکید باشد و در بعضی
بلاد روم چشمه ایست که چون پای در ان فرو برند سبز شود و در انجا کوهی است
که او را جبل الوستان گویند و در میان این کوه دره ایست که
هر کس در ان دره بگذرد و در حال گذشتن نان با پنیر خورد از گزیدن
سگ دیوانه او را ضرر نرسد و اگر کسی را سگ دیوانه بگزد از ما بین دو
پای آن شخص بیرون رود و از ان خلاص شود **سمرقند** شهر مشهوری است
از بلاد ماوراء النهر و آنرا کیکاوس ابن کیقباد بنا کرده و بعد از آنکه
ویران شده آنرا تبع عمارت کرده و بعد از ان اسکندر سور مستحکم
ساخته از او عمارت عالیه بنا نهاده و صاحب تحفة الغرایب گوید
که در حوالی سمرقند کوهی است و در ان چشمه ایست که در تابستان
آب آن یخ میشود و در زمستان بمرتبه گرم که چون دست در ان آب
نهند او را میسوزد **شاش** شهر بزرگ است در ماوراء النهر و در قدیم
معموره بوده و آنجا کوهی است معدن زر و فیروزه و آهن و کوهی
دیگر است که سنگهای سیاه دارد و همچون انگشت میسوزد و خاکستر آن

بغایت سفید است و ازان جامه میشویند بغایت سفید میشود ؛
شنت شهری است باندلس بر ساحل بحر بزرگ کوهی و عنبر اشهب
ازانجا آرند و در بعضی اوقات دریا از ساحل اندازد و حیوانی
ازان بحر بیرون می آید و خود را بر سنگها مالد و پشمی ازان حیوان جدا
میشود بغایت نرم و رنگ زر سرخ است مردم آنرا جمع کنند
و ازان جامه سازند از غایت حسن و این جامه را ازان شهر بیرون
نمیگذارند شنتره مدینه ایست باندلس از عجایب آن سیبی است که آنجا
حاصل میشود و دور آن سه شبر است و هیچ مثل آن پیدا نمی شود
طرطوشه شهر قدیم است از بلاد اندلس و اندرون آن شهر
بیشه نباشد و در بیرون آن بیشه بسیار بود و در حوالی آن غاریست
که دران هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیزی که دران
غار افتد فی الحال مشتعل شود و بسوزد طلیطله شهر بزرگ است از بلاد
اندلس و هوای آن در غایت لطافت است و در قرب آن سنگی است
که چون آنرا قائم سازند باران پیدا شود و چون آنرا بنهند

باران بایستد قبره شهر قدیم عظیم است از بلاد اندلس و در انجا کهف است
که چون جامه یا چیزی دران کهف درون برند باد آنرا بیرون اندازد
و عجایب علو بالا بر دو یکی از ملوک بنی امیه بفرمود تا آن غار را پر کاه
کردند و مردم بر در آن غار نشستند باد بزور دران کاه آورد و آن مردم
عاجز شدند از نگاه داشتن و هیچکس را معلوم نشد که آن کاه بکدام جانب
رفت قسطونه شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از
سقف آن قطرات آب میچکد و در صخره جمع میشود اگر جمعی کثیر ازان
آب بخورند آب آن کم نشود و هم درین غار مسجدی است که تغیر در وی پیدا
نشده و معلوم نیست چه کس است قیصریه شهر عظیم است از بلاد روم
و در آنجا حمامی است که بلیناس حکیم بجهت قیصر بنا کرده است و از عجایب
دنیا است بچراغ که در زیر حمام روشن کنند گرم میشود و بقرب آن
کوهی است که دران مارهای بسیار است طلسمی ساخته اند که ماران ازانکوه
بیرون نمی آیند اورقه شهر بزرگ است در اندلس گویند در انجا انگوری
حاصل میشود که یک خوشه آن بوزن پنجاه رطل میشود و گندمی حاصل

میشود که یک دانه از ان بوزن مساوی صد دانه است از گندم متعارف
صاحب صور اقالیم گفته است که انجا درخت زیتون است در کنیسه
هر سال در یک وقت معلوم گل بیرون می آورد و منعقد میشود در یکروز
و در روز دیگر سیاه رسیده میشود **مدینه نحاس** شهریست در بیابانهای
ولایت اندلس و دور آن چهل فرسخ است و ارتفاع سوران پانصد
ذراع بعضی گفته اند که ذوالقرنین آنرا بنا کرده و صحیح آنست که سلیمان
علیهما السلام آنرا بنا کرده عبد الملک ابن مروان در زمان
حکومت خود موسی بن نصر که عامل بلاد مغرب بود از قبل او
نوشت که برو و احوال این مدینه را معلوم کن و او از قیروان
چهل و سه روز با لشکر خود سیر کرد تا باین مدینه رسید و مردم را فرستاد
تا بر دور این مدینه گشتند هیچ دری ندیدند پس متصل بسور آن
بنای عالی بساخت و نردبانها بر هم ترتیب کرد و کسی را فرستاد
تا بر سر سور رفت پس در ان شهر نظر کرد و بخندید و خود را در ان شهر
انداخت و چند کس دیگر فرستادند هم باین طریق خود را در ان شهر

و در آخر کسی فرستادند و ریسمانی ببند در میان او بستند و چون
بسر سور رسید و میل کرد که خود را در ان شهر اندازد ریسمان را بقوت
تمام بکشیدند تا آن شخص بدو نیمه شد و از ان شهر اصوات هائله
معلوم شد که ساکنان این شهر جن اند و هر کس که بر بالای سور می آمد
او را از ان جانب میکشیدند پس باز گشتند و هیچ چیز معلوم نکردند
مراغه از بلاد آذربایجان است و شهر قدیم است انهار روان
بسیار دارد و بر تل بلندی که خارج آن شهر است رصد خواجه
نصیر بوده است باستعانت مؤید الدین عرضی و محیی الدین مغربی
و آنجا چشمه آبست بغایت گرم که چون مریضان بان آب غسل کنند
شفا یابند و چون آن آب از چشمه قدری دور شود سنگ شود
و آنجا کوهیست که از جبل نخجوان گویند و در ان چشمه شیرین آبست
که چون آرد با آن خمیر کنند بغایت خمیر آن نیک آید و از این آب
منعقد میشود سنگهای بزرگ و مردم در ابنیه آنرا بکار میبرند
مستطیله از ولایات روم است بر ساحل دریاست تا آن قرمان

آنجا باران باشد بروجهی که نتوانند غلهٔ خود پاک کنند خوشه‌ها را
در خانه می‌آورند و در درون خانه پاک می‌کنند **مصیصه** از بلاد روم است
در آنجا نوعی از پوستین می‌باشند که شپش در آن پیدا نمی‌شود
و چون آن را بشویند از حال خود متغیر نشود **ملطیه** از بلاد روم است
در کوه آن چشمهٔ آبست که چون حیوانات از آن بخورند متضرر شوند و چون
مسافت اندک از آن چشمه برود سنگ محکم شود **یونان** موضعی بوده است
در زمین روم قریب دریا و در آن بلاد قریه بسیار بوده و حالا از آن
تمام آب گرفته و از عجایب آن زمین آن بوده است که هر کس در آن
زمین چیزی یاد می‌گرفته او را فراموش نمی‌شده و چنین گویند که چون
کشتی بآن موضع رسد هر کس از اصحاب کشتی که چیزی فراموش کرده
باشد او را بیاد آید و از آن موضع حکمای مشهور بسیار بوده‌اند والله اعلم
معرفت اقلیم ششم و آنچه بآن متعلق است مبداء آن مواضعی است
که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود و غایت درازی روز پانزده
ساعت و ربعی و طرف جنوبی آن دو هزار و نهصد و هشتاد فرسخ است

نصف فرسخی

نصف فرسخی و طرف شمالی آن دو هزار و هفتصد و یازده فرسخ
و خمس فرسخی و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن هشتاد و
و هشت فرسخ و ثلث فرسخی و مساحت سطح این اقلیم دویست و سی و
نه هزار و سی و چهار فرسخ و ثمان فرسخی است و مواضع مشهوره این
اقلیم را این وجه است **آبولده** شهر بزرگ است از بلاد فرنگ
و بناهای آن از سنگ و بانی آن وصیت کرده که زنان و دختران
در شهر در نیایند و بنا بر آن وصیت زنان در آن شهر در نیایند
و آنجا زر سرخ و نقره بسیار باشد چنانچه جمیع اوانی ایشان از زر
یا از نقره باشد **انشت** از بلاد فرنگ است و چون اهل آن متاعی
بخرند ثمن آن بر آن بنویسند پس چون کسی را آن متاع مناسب باشد
او را برگیرد و ثمن آن را بجای آن بگذارد و خود در دکان نشینند
و حارسی در دکان نگذارند **انطراحه** شهر عظیم است از بلاد فرنگ
آنجا هیزم نباشد مرغزاریست که چون در تابستان آب آن کم شود
از گل آن بشکل طوق قرصها زنند و در آفتاب خشک کنند و آن را

عوض هیزم میسوزند و آن همه خاکستر شود و انگشت ازان حاصل شود
باکویه شهریست نزد ولایت شیروان و دران چشمه عظیمیست از نفط
و حاصل آن هر سال مبلغ کلّی است و از غرایب است که خاک آن حرارت
ندارد و چون مردم در صحرا جانوری صید کنند اندرونه ازیکه بیرون
باشد بر پوست صید محکم کنند و آن را در خاک دفن کنند و سر آن
اندرونه را بیرون گذارند بعد یک لحظه مائیت آن لحم از اندرونه بیرون
آمدن گیرد و بیچ چون مائیت آن تمام شود گوشت را بیرون آورند
پخته شده باشد بلاد بغرج قومی از ترک اند که ایشان را لحیه نیست
و سبلت نیست و پادشاه ایشان همیشه علوی باشد از نسل یحیی بن زید
و مرتضی علی علیه السلام را بجد الیه اعتقاد دارند پادشاهی که از نسل زید است
طویل اللحیه است و آن را معجزه آن پادشاه دارند و در بلاد ایشان نزد و کاو
نباشد و میش بسیار بود بلاد تاتار طایفه عظیم اند از اتراک مشابه
سباع و رسخت دلی و خون ریختن و تعذیب حیوانات و نزد
ایشان حلّ و حرمت نیست و آفتاب را سجده میکنند

بلاد تغزغز قومی از ترک اند و آب را تعظیم بسیار کنند و مرده را بسوزند
و چون قوس قزح ظاهر شود آن روز عید کنند و آنجا سنگی است که آن را
حجر الدم گویند چون بر صاحب رعاف یا غیر او بندند از وی باز
ایستد بلاد کجال قومی از ترک اند ایشان را پادشاه نباشد
و محارم خود را نکاح کنند و تسهیل و خواهر و بنات ایشان را بعضی را عادت
کنند و شعری یمانیه را رب الارباب گویند و در آن بلاد شیر
دکا و نباشد و سنگ باد هم از آنجا آورند بلاد ختای قومی از ترک
اند اصحاب عقل و دانش و بر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب کنند
و آنجا سنگی است نبات با خوش بوی و چون از آنجا بیرون
برند بوی ندهد و آنجا کوهی است و در آن ضیقی از مار است که هر کس
در آن نظر کند بمیرد و این مار آن کوه بموضعی دیگر روند و صنفی
از سنگ است که چون صاحب حمّی آن را با خود دارد تب او زایل
شود و لیکن این نفع در آن بلاد باشد و بس بلاد خرلخ قومی از
ترک اند نه بغایت ظالم و میان ایشان زنا و قمار بسیار است

وبر زنان و بر دختران و بر خواهران قمار کنند و مادرانیکه در مجلس قمار
باشند جایز است که فدا نهند و باز نستانند و چون از مجلس برخیزند
اختیار از دست بیرون رود و آنجا نهریست که دران ماراند چشم
هر حیوان که بر آن افتد بیهوش شود **بلاد خرخیز**[1] قومی از ترک اند نماز
نکنند از بهر روی بجنوب و در آن کلامی موزون بخوانند بجای قرآن
و زحل و زهره را تعظیم کنند و مریخ را شوم شمرند و آنجا سباع بسیار بوده
و در آنجا نوعی از سنگ است که بشب چون چراغ درخشد **بلاد خزر**
جماعت عظیم اند از اتراک مسکن ایشان خلف باب الابواب است
بعضی از ایشان سفید اند و در غایت جمال و بعضی گندم گون اند و ایشان را
قرا خزر خوانند پادشاه ایشان چون از چهل بگذرد او را عزل کنند
و بکشند و گویند که عقل او ناقص شده تدبیر ملک نتواند کرد **بلاد خلخ**
قومی از ترک اند که در جنگ دلیرتر از سایر اتراک باشند و خواهر را
نکاح کنند و اگر کسی زنا کند زانی و مزنیه را هر دو بکشند و زنان را
طلاق نباشد و مهر زنان تمام مال زوج بوده و زیاده از یک زن نکاح

نکنند

لد خرخیز
[1] این شهر را، [illegible] اصلی مؤلف [illegible] است!

نکنند و اگر زن نکاح کند او را بکشند **بلاد روس** طایفه بسیار اند
از اتراک و بلاد ایشان نزدیک بلاد صقالبه است و از اصناف
بنی آدم هیچ صنف از ایشان نجس تر نیست از نجاسات احتراز
نکنند و عادت ایشان آنست که چون کسی دزدی کند او را بر درختی
کشند و همچنان بگذارند تا بمیرد و از هم بریزد **بلاد غز** جمع بسیار اند
از اتراک و بناهای ایشان همه از سنگ و چوب و نی است
و در آنجا صنفی از سنگ سفید است که چون آنرا با خود دارند
قولنج را نفع دهد و سنگی دیگر است که چون او را بر کارد و شمشیر بمالند
در هیچ چیز اثر نکند **بلاد کیماک** صنفی از اتراک اند که گوشت حیوان
ماده نخورند و آنجا صنفی از عنب است که نصف آن نبات سفید است
و نصف آن نبات سیاه و نیز صنفی از سنگ است که چون در آب
اندازند باران آید و هر کس از ایشان دو سالگی بگذرد او را عبادت
کنند مگر آنکه معیوب باشد و در آن بلاد کوهی است و در آن کوه
حفره ایست متعدد از یک شبر بیشتر و آن خیمه ایست که اگر لشکر بسیار

ازان آب خورند مقدار یک اصبع از آب آن کم نشود رومیه از بلاد
روم است شهریست بغایت بزرگ دور محیط آن سیزده فرسخ است
و در هر فرسخی سه دروازه است و دو سور محیط است بان از سنگ رخام
و عرض سور هجده ذراع است و ارتفاع آن هشتاد و دو ذراع و
مابین هر دو سور دویست ذراع است و نهری در مابین آن هر دو
سور است که بر تمام خانها دوران میکند و عرض آن نهر بیست و سه
ذراع است و دو دروازه است از دروازهای آن که یکی را باب
الذهب گویند و دیگری را باب الملک و مسافت مابین این دو
دروازه چهار فرسخ است و در مابین این دو دروازه بازاریست
که اسطوانهای آن همه از مس است و سقف آن نیز از مس است
و در بالای آن بازار بازاری دیگر است و عمارات عالیه و کنایس
قدیمه بسیار است ازان جمله کنیسه ایست که هزار و دویست اسطوانه
از مرمر دارد و هزار و دویست اسطوانه از نحاس اصفر ریخته اند
طول هر اسطوانه پنجاه ذراع و چهل در از زر سرخ و ابواب از عاج

و ابنوس بسیار است و صد و سی هزار زنجیر از زر سرخ آویخته
که قنادیل ازان معلق است و طول آن یک فرسخ است و عجایب عجیب
آن و دیگر طلسمات و اشیای دیگر دران شهر است که ذکر آن موجب
تطویل است اهل تواریخ گفته اند تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب
آنرا تصدیق نکند سد یاجوج و ماجوج ایشان از اولاد یافث ابن
نوح علیه السلام اند و آن سد در مابین دو کوه عالیست و مابین آن
صد فرسخ است و اساس آن چندان بزمین فرو برده اند که باب رسیده
و آنرا از سنگ و نحاس گداخته بر روی زمین آورده اند و بعد از آن
آنرا از خشت آهنین بالا برده اند هر خشتی یک ذراع و نیم و ثخن آن
یک شبر و نحاس مذاب بجای طین استعمال کرده اند و ارتفاع آن
چندانست که با آن کوه برابر شده و آن مقدار ندیده است و دیگر در
وازه بزرگ و باب آن دو مصراع است هر مصراعی شصت ذراع ارتفاع دارد
آن هشتاد ذراع و ثخن آن پنج ذراع و عرض عضادهٔ آن باب
بیست و پنج ذراع است و الواثق بالله که از خلفای عباسیه بوده

جمعی مردم را فرستاده بوده بزمین مشرق تا آن سد را دیده اند
واحوال وصفات آن معلوم کرده اند ونزدیک باب سد حصارست
یکفرسخ در یکفرسخ که صناع آنجا مقام داشته اند وازبقیه چیزهای
آهن آنجا هست که زنک کرفته وبرهم متصل شده جهت یک وآنجا
جمعی مقرر کرده اند که محافظت آن دروازه می کنند هر جمعه ده سوار
آنجا آیند ومطرقهای آهنین بدست بقوت تمام آن در را میکوبند وجمعی
از یاجوج وماجوج که نزدیک آن دروازه آمده اند ازین آواز میگریزند
شابر شهریست درنواحی باب الابواب وآنجا چاهی عمیق است
که آنرا چاه بیژن کویند افراسیاب بیژن را که با دخترش بوده در آن چاه
کرده بوده وسنگی عظیم بر سر آن چاه انداخته ورستم بر سبیل سرهنگی
آمده وآن سنگ را از سر چاه دور کرده وبیژن را بیرون آورده و
مملکت ویرا باز ببیژن قرار داده وبعد از آن افراسیاب ولشکر آنرا
مستاصل ساخته وآن سنگ در حوالی آن چاه است هر کس می بیند
تعجب میکند که رستم این سنگ را چون برکرفته **شروان** ناحیتی است

نزدیک باب الابواب که انوشروان آنرا عمارت کرده
وآنجا زمینی است بمقدار یک کز که هر روز از آن زمین زبانه
ظاهر شود ودر شب آتش وچون چوب در آن زمین فرو برند
بسوزد ومسافران چون آنجا رسند حفره بکنند ودیک در آن
حفره نهند وآب وکوشت وابازیر در دیک کنند در اندک
زمانی پخته شود وکیاهی که آنرا خصیة الثعلب کویند آنجا باشد
وآن مشابه خصیه است یکی تازه ویکی خشک آنچه خشک است
مضعف قوت باه است وآن که تازه است مقوی قوت باه است
شنویق شهریست درکنار بحر محیط ودر درون شهر چشمهای
آب شیرین است واختیار طلاق در مذهب ایشان بدست زنانست
وآنجا نوعی از سرمه سازند که چون در چشم کشند سیاهی زایل نشود
وسبب زیادتی حسن شود **فاراب** ولایتیست نزدیک
بلاد ساغون ومسافت طول وعرض آن یکشبانه روزست
وفقیها در آن بسیارست وابونصر محمد بن احمد ابن طرخان

که مقدم حکمای اسلام است از آنجا بوده و همچنین اسماعیل بن حمّاد
الجوهری صاحب صحاح اللغة و خال او اسحق بن ابراهیم صاحب
دیوان الادب و هر دو از ائمه لغت عرب اند با وجود آنکه فاراب
از اقصی بلاد ترکست **فرغانه** ناحیتی است از ماوراء النهر نزدیک
ببلاد ترک و در کوه آن عنب و جوز و سایر فواکه و ریاحین بسیار باشد
و معدن ذهب و فضه و نحاس و حدید و زیبق و غیره در آنجا هست
و آنجا کوهی است که سنگ آن چون هیزم میسوزد و در آن نواحی
چشمهای آبست که در تابستان یخ میشود و در زمستان در غایت
حرارت باشد **قسطنطنیه** از بلاد روم است شهر بزرگ و ارتفاع
سور آن بیست و یک ذراع است و مناره آن از عجایب دنیاست
و آن از آهن و رصاص است چون باد عاصف باشد از جنوب
و شمال و مشرق و مغرب میل دهد و آنجا بجهت معرفت ساعات
موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد و هر یکی یک شبر و هر ساعت
و هر ساعت که از روز یا شب بگذرد دری باز شود و شخصی برون

آید و برا

آید و برابر ایستد تا ساعت تمام شود و چون ساعت تمام شود
درون رود و در بسته شود و دری دیگر باز شود و شخصی دیگر برون آید
بر همین مثال و علی هذا صاحب تحفة الغرایب گوید که در نهایت
خلیج قسطنطنیه قریه ایست و در آن خانه ایست از سنگ و در آن
خانه صورت مردان و زنان چون آدمی را عضوی درد کند در آن
خانه در آید و بدست عضو آن صورت را مسح کند بعد از آن دست
بهمان عضو نهد درد زایل شود و قبر ابو ایوب انصاری آنجاست
در قبه و چون باران نیاید سقف آن قبه را باز کنند و بدعای باران
مشغول شوند باران پیدا شود **کرفته** شهر بزرگ است از بلاد فرنج
آنجا صنف از مردم ساکن اند که یک نصف روی ایشان چون برف
سفید است و نصف دیگر لون آن معتدل است **مدینه نسا** شهر است
بغایت بزرگ و در جزیره بحر مغرب آنجا همه زنان باشند و حکم هیچ
مرد بر ایشان جاری نشود در آب سواری کنند و جنگ محکم دارند
و غلامان مملوک دارند که چون شب در آید نزدیک سیده خود

نهان و پیش از صبح بیرون آیند و چون فرزندی پیدا شود اگر پسر باشد
او را بکشند و اگر دختر باشد او را نگاه دارند **معرفت اقلیم پنجم بدان**
منتقلت مبدا آن مواضعی است که عروض آنها چهل و هفت درجه و
ربعی باشد و نهار اطول آن پانزده ساعت و سه ربع و طرف
جنوبی آن دو هزار و هفتصد و یازده فرسخ و خمس فرسخی است و طرف
شمالی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ و هر یک از طرف
شرقی و طرف غربی آن هشتصد و نه فرسخ و ثلثان فرسخی و مساحت این
اقلیم صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و بیست و یک فرسخ و ثلثان
فرسخی است و درین اقلیم عمارت کمتر است و بعضی از آن مذکور میشود
باطن روم موضعی است از بلاد روم مردم آن بر یکدیگر مشفق و مهربان
باشند و چون کسی متهم شود بدزدی یا بکاری دیگر قدری آهن گرم
کنند بآتش و چیزی از انجیل بر آن خوانند و دو چوب فرو برند
و آن آهن را از آن برگرفته بر بالای آن دو چوب نهند و متهم دست
بشوید و آن آهن را برگیرد و سه خطوه آنرا ببرد و بیندازد پس دستش

ازان جرقه ببندند و کسی دو موکل سازند تا آنرا باز کنند و در روز سیم
باز کنند اگر دست دابله شده باشد و از آن آب میرود مجرم باشد
و الا بیگناه باشد **جبنه** موضعی است از بلاد ترک آنجا کو
هی است بر قله کوه شبیه خرگاهی از سنگ و در داخل خرگاه چشمه آبی است
که از خرگاه بر کوه میریزد و از کوه بر زمین و آن بوی خوش دارد
بلغار شهر بزرگ است بر ساحل بحر بارطس و عمارات ایشان
از چوب صنوبر است و سور آن از چوب بلوط و سرما آنجا بسیار بود
و در زمستان و تابستان برف از زمین ایشان منقطع نشود و الا
ماورا ابر بود و در بعضی تواریخ مذکور است که قومی که بهود علیه السلام
ایمان آورده بودند فرار نمودند و بزمین بلغار آمدند و در آن زمین
احیانا از عظام ایشان ظاهر میشود و در بعضی از سنه ماضیه آنجا کله
آدمی یافته اند مثل قبه و یک دندان که عرض آن دو شبر بود
و طول آن چهار شبر و از عجایب است که در زیر دیک او موضع که
از او سوره بود گویند چون یکی از آن مردم در تابستان به بلغار

درآید چندان سرما شود که زراعت ایشان از سرما تباه شود و آنجا
صنفی از مرغ است که نصف اعلا از منقار او شش ماه بجانب
یمین مایل بود و نصف دیگر شش ماه بجانب یسار مثل لام الف
و نیز دیگ اکل بر هم منطبق باشد گوشت آن نافع است سنگ گرده
و مثانه را و بیضه او چون بر برف یا یخ نهند آنرا بگدازد چون آتش
صقلاب در اعالی جبال روم است و چنین گویند که روم و صقلب
و فرنج و ارمن برادران بوده اند از ابنا یافث بن نوح علیه السلام
هر یک در بقعه ساکن شده اند و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زنا
پیش ایشان از اعظم جرایم است مرد و زنی که زنا کنند و بر پای
ایشان رسن بندند و از تیر پاره پاره کنند و چون پسر کسی بالغ شود
پدر تیر و کمانی بدو دهد و گوید برو بجهت خود کاری بکن و او را از خانه خود
بیرون کند و او را بمنزله غریب و اجنبی دارد **معشقه** شهریست
از بلاد صقالبه بر کنار دریاچه های بسیار دارد و لشکر دران
گذر نتوانند و مهر زنان آنجا بسیار بود و مهر بر مردان از ازواج بود .

ح ل معشقه

هر کرا اگر متعدد باشد درویش شود و اگر متعدد باشد غنی گردد
واطربون قلعه محکم است در زمین صقالبه آنجا چشمه است که آنرا
عین العسل گویند و طعم آن آب چون طعم عسل است چون قدری
برود طعم آن تغیر کند و اندک عفونتی پیدا کند بسبب عروق
اشجار که بر کنار است هرقله از بلاد روم است و در شرقی جبر
اصحاب کهف و رشید آن را ویران کرده است **معروف خارج از اقالیم**
در جانب شمال تا آخر عمارات مبدا آن مواضعی است که عروض آنها
پنجاه درجه و ثلثی باشد و نهار اطول آن شانزده ساعت و ربعی و نهایت
آن مواضعی بود که عروض آنها شصت و شش درجه و نیم باشد و نهار
اطول آن بیست و چهار ساعت و طرف جنوبی آن دو هزار و
پانصد و پنجاه و سه فرسخ است و طرف شمالی آن هزار و پانصد و
هشتاد و دو فرسخ و هر یک از طرف شرقی و غربی آن سیصد و
پنجاه و نه فرسخ و سه ربع فرسخی است و مساحت سطح این قطعه هفتصد و
پنجاه هزار و سی و دو فرسخ و ربع فرسخی است و درین قطعه اندک عمارتست

صوداق از بلاد قرم است و آن بر دامن کوهیست بر کنار بحر روم
و اهل آن شهر همه مسلمانند جزیرهٔ برطانیه در بحر محیط است و بعضی
گفته اند که در بحریست که متصل بحر محیط است و مسافت طول آن
جزیره هجده روزه است و مسافت عرض آن یازده روزه و آب
خوردنی ایشان آب بارانست و از بلاد مغار صاحب صور اقالیم
گفته است که میان آن و ظلمات سه ماهه راهست اهل مغار تجارت
آنجا روند و هر کس متاع خود در موضعی نهند و نشان کنند و بگذارند
یکشب و چون روز دیگر بیایند در جوار متاع خود عوض نهاده باشند اگر راضی
شود عوض بر گیرد و الا متاع خود بر دارد و بایع و مشتری یکدیگر را
نه بینند و درین قطعه از زمین مواضعیست که در زمستان از شدت
سرما در حمامات مقام سازند والله اعلم معرفت ما بین آخر
عمارت و آخر ربع مسکون طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد
هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و دور باقی این قطعه
هزار و چهل چهار فرسخ و چهار ربع فرسخی است چنانکه مذکور شد

هزار و پانصد

هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و دور باقی این قطعه هزار و
چهل و چهار فرسخ و چهار ربع فرسخی و مساحت سطح این قطعه چهارصد و
بیست و دو هزار و چهارصد و هفت فرسخ و خمس فرسخی است و اکثر
اهل هیات گفته اند که درین قطعه اصلا عمارت نیست و صاحب
صور اقالیم گفته است که بلغار شهریست نزدیک ظلمات و نهار
آن چهل شبانه روز است و این سخن اگر صحیح باشد باید که این شهر
درین قطعه باشد چنانچه بر واقف علم هیات مخفی نماند و بدانکه آنچه
از عجایب و غرایب درین نسخه مذکور شد از کتبی که در احوال
بلاد و فضلا نوشته اند نقل کرده شد و العهدة فی صحة ذالک و عهدتها
علیهم و مستور نبود که بعضی از بلاد که در اقلیمی نوشته شده بحسب واقع
از اقلیمی دیگر باشد و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه غرض
بیان غرایب و عجایبست از هر اقلیم که باشد والله اعلم معرفت
مساحت جرم ارض چون اهل هیات مقادیر اجرام کواکب نسبت
با جرم ارض تعیین کرده اند مناسب چنانست که مقدار جرم ارض بیک

نوعی تعیین داشته باشد مقادیر کواکب معلوم کردد و سیاق
کفتیم که مساحت سطح کره اربعه امثال مساحت سطح دایرهٔ عظیمهٔ آن
کره است و در علم هندسه مقرر شده است که چون ثلث نصف قطر
کره را در مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت جرم آن کره
حاصل شود پس ثلث نصف قطر ارض را در اربعه امثال مساحت
ربع مسکون ضرب کردیم حاصل شد سیصد و چهار هزار و سی و یک
تومان و نه هزار و صد و هشتاد و پنج فرسخ و سدس عشر فرسخی و این
فرسخ مجسمه است و فرسخ مجسم عبارت از جسمی است که شش سطح
مربع بآن محیط باشد بشرط آنکه هر مربعی از آن یک فرسخ سطحی باشد
و این جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی است و سابقاً مذکور شد
که هر فرسخ خطی دوازده هزار ذراع است و مکعب آن اعنی یک فرسخ
مجسم صد و هفتاد و دو هزار و هشتصد هزار تومان ذراع مجسم
باشد و استاد صاحب ابوریحان بیرونی در بعضی از مصنفات
خود مبرهن ساخته است که یک مکعب ذراع از زر سرخ نقی یک

ذراع مجسم بوزن پانصد و پنجاه و چهار هزار و هشتصد و شصت و نه
مثقالست پس چون محاسب ماهر باشد و در مباحث ما تامل نماید
معلوم تواند نمود که حسبی از زر که مساوی کرهٔ ارض باشد چند مثقال
شود و مضمون آیهٔ کریمه فلن یقبل من احدهم ملاء الارض ذهبا
ولو افتدی به بر وی ظاهر و منکشف کردد والله الموفق **مقاله**
دویم در معرفت مساحت افلاک و کواکب و آنچه بدان تعلق است و مقاصد این مقاله
هشت است اول معرفت ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم دوم
معرفت ثخن هر فلکی سیم معرفت مساحت سطوح افلاک چهارم
معرفت مقدار یک درجه از دوایر عظام در هر فلکی پنجم معرفت
مقدار حرکت هر کوکبی در یک شبانه روز بقدر بریدی که سریع السیر
باشد ششم معرفت اقطار کواکب هفتم معرفت اقطار کواکب
هشتم معرفت اجرام کواکب اول در **معرفت ابعاد سطوح افلاک**
از مرکز عالم بدانکه هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزمین و آنرا سطح
محدب کویند و سطح محدب هر فلکی مساوی سطح مقعر فلکی دیگر است

که فوق اوست متصل باو چه بزعم حکما افلاک متصل یکدیگر اند
و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب ارصاد ابعاد کواکب
از مرکز عالم معلوم کرده اند باجزائی که نصف قطر مایل قمر و نصف
قطر خارج مرکز باقی کواکب شصت جزو باشد و همچنین نصف
اقطار کواکب برصد معلوم کرده اند هم بآن اجزا پس چون بعد
مرکز کوکب از مرکز عالم بوقتی که در ابعد ابعاد باشد از رصد معلوم
شود و مقدار نصف قطر کوکب بر آن افزایند بعد سطح محدب
آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و در قمر بعد محدب سطح مایل از
مرکز عالم حاصل آید و بعد محدب سطح مقعر فلک عطارد بود
و چون بعد مرکز کوکب از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد
حاصل کنند و نصف قطر کوکب بر آن افزایند بعد سطح مقعر فلک
از مرکز عالم حاصل آید و بطلمیوس در مجسطی بعد نیرین را معلوم کرده است
باجزائی که نصف قطر ارض واحد باشد و متاخران باقی ابعاد را
نیز بآن اجزا معلوم کرده اند و چون هر بعدی باجزائی که نصف قطر

ارض واحد گیرند معلوم شود آن بعد بفراسخ نیز معلوم گردد بان طریق
که آن را در فراسخ نصف قطر ارض ضرب کنند تا فراسخ بعد مطلوب
حاصل آید و فراسخ نصف قطر ارض هزار و دویست و هشتاد و
سه فرسخ و خمس و ربع سدس فرسخی است پس میگوییم که بعد مقعر
فلک قمر از مرکز عالم چهار تومان و نه هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ
و تسعه عشار فرسخی است و بعد محدب فلک قمر از مرکز عالم یعنی
بعد مقعر فلک عطارد هشت تومان پنجهزار و هشتصد و سی و هفت
فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک عطارد از مرکز عالم بیست
و هفت تومان و پنجهزار و چهار صد و نود فرسخ و سدس فرسخی است
و بعد محدب فلک زهره از مرکز عالم صد و هشتاد و چهار تومان
نه هزار و هشتصد و بیست و شش فرسخ و نصف فرسخی است و بعد محدب
فلک شمس از مرکز عالم دویست و دو تومان و هشت هزار و هفتصد و
پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک مریخ از مرکز عالم
چهار صد و هفتاد و هفت تومان و شش هزار و هشتصد و هفده فرسخ

و ربع فرسخی است و بعد محدب فلک مشتری از مرکز عالم
دو هزار و سیصد و نود و نه تومان و هشتصد و شصت و چهار
فرسخ است و بعد محدب فلک زحل از مرکز عالم سه هزار و سیصد و
پنجاه و دو تومان و دو هزار و ششصد و هشتاد و هشت فرسخ و نصف
عشر فرسخی است و بعد محدب فلک ثوابت از مرکز عالم همان
بعد مقعر فلک اعظم است سه هزار و سیصد و پنجاه و سه تومان
و هشت هزار سطح هر فلک و چهار صد فرسخ و ربع فرسخی است
اما بعد محدب فلک اعظم پس بقواعد حسابیه معلوم کردن ممکن
نیست سطح هر فلک را معلوم کند والله الموفق **معرفت مقدار یک درجه**
بفراسخ از محیط عظیمه که بر سطح فلک مفروض شود طریق آن چنانست که فراسخ بعد
سطح هر فلک را از مرکز عالم در نسبت قطر بمحیط که **ج کط ید** که ضرب
کند تا محیط دایره عظیمه مفروضه بر آن سطح حاصل آید پس محیط آن عظیمه را
بر سیصد و شصت قسمت کند تا حصه یک درجه از فراسخ بر آن
آید و باین طریقه حصه هر یک از درجات سطوح افلاک حساب

کرده اراد

کرده ایراد کردیم پس میگوییم که مقدار یک درجه از عظیمه مقعر فلک
قمر سیصد و شصت و شش فرسخ است و سدس فرسخی و مقدار
یک درجه از عظیمه محدب فلک قمر هزار و چهارصد و نود و شش
فرسخ و ثلث و نصف عشر فرسخی است و مقدار یک درجه از محدب
فلک عطارد چهار هزار و هشتصد و هشت فرسخ و خمس فرسخ است
و مقدار یک درجه از محدب فلک زهره سی و دو هزار و دو
و هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر فرسخی است و مقدار یک درجه
از محدب فلک شمس است سی و پنج هزار و چهارصد و هشت
فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک درجه فلک مریخ
دویست و پنجاه و هشت هزار و نهصد و هفده فرسخ و خمس
فرسخی است و مقدار یک درجه از محدب فلک مشتری چهار
صد و هفده هزار و هشتصد و نود و چهار فرسخ و ربع فرسخ است
و مقدار یک درجه از محدب فلک زحل پانصد و هشتاد و پنج
هزار و یکصد و چهل و یک فرسخ و عشر فرسخی است و مقدار یک درجه

از محدب فلک ثوابت پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و
پنجاه فرسنگ و ثلث فرسنگی است و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم
نیز همین مقدار والله اعلم **معرفت مقادیر حرکات کواکب بفراسخ در مدت**
یک شبانه روز و معرفت آن بآن طریق است که مقدار حرکت هر کوکب
از شبانه روزی بدرجات و دقایق فلکی معلوم کنند و هر یک از
فراسخ مقدار یک درجه از عظیمه سطح آن فلک ضرب کنند حاصل
ضرب مقدار حرکت آن کوکب بود بفراسخ به نسبت با محیط عظیمه
آن سطح پس گوییم که چون قمر سریع السیر باشد در شبانه روزی
پانزده درجه سیر کند و عطارد چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
یکدرجه و پنجاه و چهار دقیقه سیر کند و آفتاب چون سریع السیر باشد
در شبانه روزی یکدرجه و دو دقیقه سیر کند و مریخ چون سریع السیر
باشد در شبانه روزی پنجاه دقیقه سیر کند و مشتری چون سریع السیر
باشد سیزده دقیقه سیر کند و زحل چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
هشت دقیقه سیر کند و ثوابت در شبانه روزی هشت ثانیه

سیر کند و در مبحث دیگر معین شد که مقدار یک درجه از محیط عظیمه
محدب هر فلک بفراسخ پس چون فراسخ یکدرجه هر یک در
مقدار حرکت هر یک ضرب کنند مقدار حرکت آن کواکب در یک
شبانه روز بفراسخ معلوم شد و پس چون این کواکب سریع السیر باشند
در شبانه روز قمر هست و دو هزار و چهارصد و چهل پنج فرسنگ و
سه ربع فرسنگی سیر کند و عطارد نه هزار و دویست و پانزده فرسنگ
و سه ربع فرسنگی و زهره چهل هزار و سیصد و پنجاه و دو فرسنگ و ثلث
و ربع فرسنگی و آفتاب سی و شش هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسنگ
و دو خمس و ربع فرسنگی و مریخ دویست چهارده هزار و نهصد و هفده
فرسنگ و ربع فرسنگی و مشتری نود هزار و هفتصد و شصت فرسنگ و ربع
و سدس فرسنگی و زحل هفتاد و هشت هزار و ده فرسنگ و پنج سدس
فرسنگی و ثوابت هشت یک فرسنگ و ثلثان فرسنگی پس از این تقریر
معلوم شد که اسرع کواکب بحسب واقع مریخ است پس مشتری
پس زحل پس زهره پس آفتاب پس قمر پس عطارد پس ثوابت

و بدانکه فلک اعظم در یک ساعت مقدار پانزده درجه حرکت
کند و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج
هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث فرسخ است پس در ساعتی فلک
اعظم هشتصد و هفتاد و هشت تومان و دویست و پنجاه و پنج
فرسخ سیر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد و
سی و هشت فرسخ سیر کند و این مقدار حرکت اجزای مقعر فلک اعظم است
ظاهر است که مقدار حرکت اجزای سطح محدب فلک از آن زیاده باشد

معرفت مقدار اقطار کواکب بفراسخ اقطار کواکب را به نسبت
قطر ارض گرفته اند و بطلمیوس در مجسطی نسبت قطر نیرین با قطر ارض
بیان کرده است و در عمل بطلمیوس مساهله واقع است چنانچه در
شرح مجسطی بیان کرده ایم و متاخران بحساب دقیق آن نسبت
بیرون آورده اند و همچنین نسبت اقطار باقی کواکب با قطر ارض
معلوم کرده اند و فراسخ قطر ارض نیز معلوم شد پس فراسخ اقطار
کواکب معلوم و چون حساب متاخران ادق است پس درین مختصر

معرفت اقطار

معرفت اقطار کواکب را مبنی بر حساب ایشان ساختیم و میگوییم که
قطر قمر هفتصد و سی و پنج فرسخ و نصف خمس فرسخ است و قطر
عطارد صد و نه فرسخ و قطر زهره نهصد و هشت فرسخ و ربع
فرسخ و قطر شمس هفده هزار و پانصد و بیست و چهار فرسخ و ثلث
و خمس فرسخ و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و شش فرسخ
و دو خمس و ثلث فرسخ و قطر مشتری چهارده هزار و ششصد فرسخ
و ثلث و ربع فرسخ و قطر زحل چهارده هزار چهارصد و چهل فرسخ
و سه عشر فرسخ اما کواکب ثوابت را در شش مرتبه تعیین کرده اند
و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدر در عظم و صغر متفاوت
اند هر قدری را به سه قسم ساخته اند اعظم و اوسط و اصغر پس جمیع
مراتب هجده باشد و قطر اعظم قدر اول پانزده هزار و چهارصد و
چهارصد و بیست و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخ است
و قدر اوسط قدر اول پانزده هزار و صد و پنجاه و شش فرسخ و نصف
فرسخ و قطر اصغر قدر اول چهارده هزار و ششصد و پنجاه و چهار فرسخ

ونصف فرسخ و قطر اعظم قدر ثانی چهارده هزار و پانصد و
پنجاه و هفت فرسخ و ربع و خمس فرسخ و قطر اوسط قدر ثانی
چهارده هزار و دویست و هشت فرسخ و ربع فرسخ و قطر اصغر
قدر ثانی سیزده هزار و نهصد و بیست فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر
اعظم قدر ثالث سیزده هزار و پانصد و هشتاد و یک فرسخ و نصف
و خمس فرسخ و قطر اوسط قدر ثالث سیزده هزار و دویست و چهل
و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخ و قطر اصغر قدر ثالث
دوازده هزار و هشتصد و پنجاه و نه فرسخ و ثلثان و نصف عشر
فرسخ و قطر اعظم قدر رابع دوازده هزار و چهارصد و سی و پنج
فرسخ سه عشر فرسخ و قطر اوسط قدر رابع دوازده هزار و فرسخ
و نصف و دو خمس فرسخ و قطر اصغر و قدر رابع یازده هزار و
پانصد و چهل و چهار فرسخ و قطر اعظم قدر خامس یازده هزار و
سی و چهار فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اوسط قدر خامس ده هزار و
چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و قطر اصغر قدر خامس نه هزار و نهصد و

سی و نه

سی و پنج و سه ربع فرسخ و قطر اعظم قدر سادس نه هزار و دویست و
نه فرسخ و سه ربع فرسخ و قطر اوسط قدر سادس هشت هزار و
سیصد و هشت فرسخ و نصف فرسخ و قطر اصغر قدر سادس
هفت هزار و سیصد فرسخ است تقریبا والله اعلم **معرفت مقادیر
اجرام کواکب** اجرام کواکب را بفراسخ مساحت نموده اند
بلکه نسبت آنها با جرم ارضی اعتبار کرده اند و مقایس و مقادیر آنها را
جرم ارض ساخته اند و جرم ارض بفراسخ معلوم شد پس اجرام کواکب
بفراسخ نیز معلوم توان کرد چون نسبت آنها با جرم ارض معلوم باشد
و اقلیدس در کتاب اصول مبرهن ساخته است که نسبت مکعب
قطر کره با مکعب قطر کره دیگر چون نسبت جرم کره اولی باشد با جرم
کره ثانیه و چون مقادیر انصاف اقطار کواکب باجزائی که نصف
قطر ارض واحد گیرند معلوم است و نسبت اضعاف چون نسبت
انصاف است پس مقادیر اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض
واحد گیرند نیز معلوم شود پس بنابر آنچه اقلیدس بیان کرده

چون مکعب قطر ارض واحدست مکعب قطر هر کوکب همان
مقدار جرم آن کوکب باشد بنسبت با جرم کره ارض و با مکعبات
اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض واحد باشد حاصل کردیم و آن
مقادیر اجرام کواکبست باجزائی که جرم ارض واحد باشد پس گوییم
که قمر و عطارد و زهره هر سه از جرم ارض اصغرند چه جرم ارض چهل و
دو مثل و سدس مثل جرم قمرست و دوازده هزار و هفتصد و هشت
و نه مثل جرم عطارد و هجده مثل و ثمن مثل جرم زهره اما اجرام
باقی کواکب همه از جرم ارض اعظم اند چه جرم آفتاب سیصد و شصت
و شش بار مثل جرم ارضست و جرم مریخ سه مثل و ثلث مثل
جرم ارضست و جرم مشتری صد و هشتاد و دو مثل جرم ارض و ثلث
مثل اوست و جرم اعظم قدر اول و دولب و هیب و دو مثل و
سه عشر مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر اول و دولیب و ده
مثل و نصف جرم ارضست و جرم اصغر قدر اول صد و نود و هشت
مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارضست و جرم اعظم قدر ثانی صد و هشتاد و

اوسط

هفت مثل و خمس مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر ثانی صد و هشتاد و
پنج مثل و نصف مثل جرم ارضست و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و
سه و اربعه اخماس مثل جرم ارضست و جرم اعظم قدر ثالث
صد و پنجاه و دو مثل و خمس مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر ثالث
صد و چهل و دو خمس مثل جرم ارضست و جرم اصغر قدر ثالث صد و
بیست و هشت مثل و نصف خمس مثل جرم ارضست و جرم اعظم قدر
رابع صد و هفده مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر رابع صد و پنج
مثل و سه عشر مثل جرم ارضست و جرم اصغر قدر رابع نود و سه
مثل و سه خمس مثل جرم ارضست و جرم اعظم قدر خامس هشتاد و یک
مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر خامس هفتاد و مثل
خمس مثل جرم ارضست و جرم اصغر قدر خامس پنجاه و هشت مثل و نصف
مثل جرم ارضست و جرم اعظم قدر سادس چهل و شش مثل و اربعه
اخماس مثل جرم ارضست و جرم اوسط قدر سادس سی و پنج مثل
و عشر مثل جرم ارضست و جرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل

ودو خمس مثل جرم ارض است و این کواکب ثوابت مرصوده است
واند ثوابت بعضی کواکب هست که آنها اصغر اند از اصغر قدر سادس
لکن مرصوده نشده مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب مرصوده
آفتاب است پس کواکب اعظم اجسام قدر اول پس اوسط قدر اول پس اصغر
قدر اول پس مشتری پس اعظم اجسام قدر ثانی پس زحل پس اوسط قدر ثانی
پس اصغر قدر ثانی و همچنین بر ترتیب اقدار تا اصغر قدر سادس
پس مریخ پس زهره پس قمر و اصغر همه کواکب عطارد است و در مقادیر
ابعاد و اجرام اهل هیات اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف
بسبب مساهله است که در حساب واقع شده و آنچه مختار محققین است
این است که درین رساله آورده شده است **خاتمه از مقالات** در علم فروع
و این چند مسئله است که تحقیق آن کما ینبغی موقوف بر علم هیات است
مناسب نمود الحاق آن باین رساله که غرض اصلی ازان معرفت
اعلی مطالب اصول دین است **اول معرفت اول وقت نماز پیشین** بدانکه
دایره نصف النهار دایره ایست که بر قطب معدل النهار و دو نقطه

سمت راس و سمت قدم گذرد و در هر روز آفتاب یک نوبت
در فوق الارض باین دایره رسد و آن در نیمروز بود و چون آفتاب
ازین دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدای وقت
نماز پیشین بود و معرفت زمان نصف النهار باین طریق است
که در زمین هموار پیش از نیم روز چوبی بر زمین فرو برند راست چنانچه
بهیچ جانب مایل نباشد و ملاحظه راس ظل آن چوب کنند مادام
که ظل متناقص باشد آفتاب بنصف النهار نرسیده باشد و چون ظل
متزاید شود آفتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتداء
زیادت شدن ظل اول وقت پیشین بود اما اگر به تحقیق خواهند
که معلوم شود زمین را هموار کنند چنانکه اگر آب بروی ریزند
از جمیع جوانب سیلان کنند و دایره بران زمین بکشند و بر سر آن
دایره مقیاس صنوبری شکل کند بر وجهی که چون بر سر آن مقیاس
تا محیط آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشند و ظاهر است
که در اوایل روز راس ظل مقیاس خارج دایره بود پس مترصد باشند

تا وقتی که راس ظل محیط دایره رسد پس دایره محل ظل را آن نشان کنند
و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشد تا چون راس ظل محیط دایره
رسد موضع ظل را از محیط نشان کند و قوسی که ما بین این دو نشان
بود تنصیف کنند و از منتصف خطی بمرکز کشند و آن خط را بیرون
برند تا محیط را قطع کند آن خط نصف النهار بود و از مرکز دایره
خطی بر خط نصف النهار عمود زند آن خط مشرق و مغرب بود
و بین دو خط دایره مذکوره بچهار قسم متساوی شود و آن را دایره
هندیه گویند پس در هر روز که خواهند ملاحظه کنند که سایه مقیاس
در چه وقت از نصف النهار بجانب مشرق میل کند چون میل کند
بجانب مشرق آن وقت اول نماز پیشین بود والله اعلم **و در معرفت**
سمت قبله در بلده هرات سمت قبله عبارت از نقطه ایست از محیط دایره
افق که چون کسی برمحاذات آن نقطه بایستد مواجه کعبه باشد و خطی که
واصل شود میان نقطه و قدم مصلی آن خط سمت قبله بود و آن
بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و غرض درین مقام تحقیق سمت

سمت قبله هرات است حرسها الله تعالی فی کل و الیها و متولی امرها
عن الآفات و البلیات پس میگوییم که چون دایره هندیه بخط
نصف النهار و خط مشرق و مغرب بچهار قسم متساوی شود
ربع غربی و جنوبی را از محیط به پانزده قسم متساوی کنند
و ابتدا از خط مشرق و مغرب شش هم از آن اقسام بشمرند
از آنجا که رسد خطی بمرکز دایره کشند آن خط سمت قبله هرات بوده
و اما بجهت توضیح دایره هندیه را ایراد کردیم با خط سمت قبله و صورت
آن این است و نوعی دیگر که
احتیاج بدایره هندیه نباشد
میگوییم که در هر روزی لا محاله
در بلاد هرات آفتاب بعد از
نصف النهار بدایره عظیمه رسد که بسمت راس و سمت مرحل ظل و مخرج
ظل راس هرات گذرد و در آن وقت ظل مقیاس محاذی سمت
قبله گذشته پس چون پشت الی المصلی در آن وقت بر سمت ظل مقیاس

بالسیه و دو بلده هرات و نواحی آن مساحت که باشد و بدانکه
محیط عظیمه که بران سطح مفروض شود حاصل آید بفراسخ باز همان
فراسخ بعد از ان سطح را از مرکز عالم در نصف فراسخ محیط عظیمه
مذکوره ضرب کنند حاصل مساحت سطح دایره عظیمه مذکوره بود
و این ربع مساحت سطح مستدیرست چنانکه در مقدمه مذکور شد
پس اربعه امثال سطح عظیمه مذکوره مساحت مستدیر بود و ما سطوح
افلاک را باین طریقه مساحت کردیم و اینجا ایراد کردیم و مساحت
این سطوح مسطحی است یعنی بسطح مستوی مربع که هر ضلع
او یک فرسخ خطی است و سطح ممسوح هر چند مستدیرست و مماس
مساحت سطح مستوی لیکن برهان هندسی قایمست برانکه این
سطوح مستویه که از حساب مساحت بر وجه مذکور حاصل شود مساوی
این سطح مستدیرست و بنا بر ضابطه مذکوره سطوح افلاک را مساحت
کردیم حاصل شد مساحت آنها برین وجه که مذکور میشود مساحت
سطح مقعر فلک قمر دو هزار و دویست یازده هزار و هفتصد و چهل

تومان و

تومان و شش هزار و نهصد و چهل و چهار فرسخ و چهار خمس فرسخی است
و سطح محدب فلک قمر نه هزار و دویست و سی و هشت هزار و
دویست و سی و هشت تومان و هشت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ و ربع
فرسخی است و سطح محدب فلک عطارد نود و پنج هزار هزار و سیصد و
هفتاد و دو هزار و دویست و پنجاه و شش تومان و شش هزار و نهصد و
سی و هفت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح محدب فلک زهره چهار هزار
هزار و هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و ششصد و
هشت تومان و هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ و پنج سدس
فرسخی است و سطح محدب فلک شمس پنج هزار هزار و صد و هفتاد و
شش هزار هزار و ششصد و ده هزار و هشتاد و سه تومان و هشت
هزار و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب
فلک مریخ دویست و هفتاد هزار هزار و چهارصد و پنجاه هزار هزار
و پانصد و شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک تومان و شش هزار و
هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب فلک

مشتری هفتصد و بیست و سه هزار هزار هزار و ششصد و هفتاد و پنج
هزار هزار و نهصد و هفتاد و شش هزار و صد و چهل و دو تومان و
دویست و دوازده فرسخ است و سطح محدب فلک زحل هزار هزار
هزار هزار و چهارصد و دوازده هزار هزار هزار و صد و پنجاه و هشت
هزار هزار و پانصد و شصت و شش هزار و پانصد و هفت تومان و
شش هزار و صد و هفتاد و نه فرسخ است و سطح محدب فلک ثوابت
هزار هزار هزار و چهارصد و سیزده هزار هزار هزار و چهارصد و
هفتاد هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت و بیست و هشت تومان
و صد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح مقعر فلک اعظم همین
مقدار است و همچنان سطح مقعر هر فلک مساوی سطح محدب فلکی است که تحت اوست و واسطه
و چون فراسخ سطوح افلاک معلوم شد و سابقاً معلوم شده است که هر یک فرسخ
سطحی چهل هزار جریب است پس حساب کامل

اگر ملاحظه بر یک طرف آن و آل است آن را عین الثور و دبران
نیز گویند چون آفتاب بچهارم درجه قوس رسد در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و کوکبی دیگر است روشن که با ثریا طلوع میکند
از جانب شمال و آن را عیوق گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه قوس
رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و صورت جوزا مشهور است
و سه کوکب است بر استقامت یکدیگر بر وسط جوزا النهار منطقة الجوزا
گویند چون آفتاب به بیست یکم درجه قوس رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء باشند شعری یمانی کوکبی است در غایت بزرگی و روشنی
در عقب جوزا چون آفتاب بششم درجه جدی رسد در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و در شمال شعر سجالی کوکب روشن است و روشنی آن

کمتر از شعری یمانی است آن را شعری شامی گویند چون آفتاب بنوزدهم
درجه جدی رسد در نصف اللیل در وسط السماء بود و بر صورت سرطان
کوکب سحابی است که شبیه بقطعه ابر است آن را نثره گویند چون
آفتاب در اول درجه دلو بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و در جنوب شعری یمانی بر عقب او بمقداری کوکبی روشن است
که در حوالی آن هیچ کوکب روشن نیست آن را فرد الشجاع گویند
چون آفتاب بچهارم درجه دلو رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و از کواکب صورت اسد چند کوکب است بر خط معوج یک کوکب
از آن روشن تر است و سرخ بر طرف جنوبی آن خط آن را قلب الاسد
گویند چون آفتاب در بیست و سیم درجه دلو بود در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و از عقب این کوکب دیگر است هم از کواکب صورت
اسد و آن دو کوکب را زبره گویند و یکی روشن تر است آن را
ظهر الاسد گویند چون آفتاب در یازدهم درجه حوت بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از عقب ظهر الاسد

یک کوکبی است روشن تنها که در حوالی آن کوکبی بآن روشنی
نیست آن را صرفه گویند چون آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال صرفه مؤخر از کوکبی چند
متقارب شبیه بثریا است آن را ضفیره گویند چون آفتاب در اول
حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السماء باشد و از جمله کواکب سنبله
کوکب روشن تر است و تنها که چون قمر باول طریقه محترقه در
محاذات آن باشد آن را سماک اعزل گویند چون آفتاب در
هجدهم درجه حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال
آن کوکبی است روشن مایل بسرخی و مقدم بر آن کوکبی روشنی آن
کمتر است آن کوکب روشن را سماک رامح گویند چون آفتاب در درجه
دوم ثور بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از کواکب میزان
دو کوکب است که آنها را دو کفه میزان گویند آن کوکب جنوبی
چون آفتاب در دهم درجه ثور بود در نصف اللیل بر وسط السماء
بود و در جانب شمال در محاذات برج میزان کوکبی چند از صورت

دایره ناتمام آنرا افکه و آن کواکب کمی روشن ترست آنرا الفکه
گویند چون آفتاب به بیست و دوم درجه ثور رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و ستارگان عقرب مشهورند و از انجمله کوکبیست سرخ و
روشن آنرا قلب العقرب چون آفتاب بسیم درجه جوزا رسد
در نصف اللیل بر وسط السماء باشد در جنوب صورت که کوکبی از صورت
اذا راس الحای گویند بچهاردهم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و بر سرش صورت عقرب دو کوکب متقارب اند شبیه کوکب
سهایی آنرا شوله گویند چون آفتاب به بیست و دویم درجه جوزا رسد
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در جانب شمال کوکب نزدیک
باو در شکل مثلث صغر متساوی الاضلاع است آنرا نسر واقع
گویند چون آفتاب در پنجم درجه سرطان بود در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و در جنوب این کوکب کوکبی روشن و دیگر است
که با دو کوکب از دو جانب او بر خط مستقیم اند آنرا نسر طایر گویند
چون آفتاب در سیم درجه سرطان بود در نصف اللیل بر وسط السماء

بود و در عقرب

بود و در عقرب آنها صفی از کواکب تیره عرض مجره را قطع کرده اند
و از عقب این کواکب یک کوکب روشن است آنرا ردف
گویند چون آفتاب در چهارم درجه اسد بود در نصف اللیل بر وسط
السماء بوده و بر ذنب صورت جدی کوکبی است روشن چون
آفتاب در بیست و یکم درجه اسد بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و در محاذات برج دلو چهار کوکب روشن بر صورت مربع است
آن دو کوکب مقدم را فرغ الدلو المقدم گویند چون آفتاب در دوم
درجه سنبله باشد آن دو کوکب در نصف اللیل بر وسط السماء بود و آن
دو کوکب موخر را فرغ الدلو الموخر گویند چون آفتاب در بیست و هشتم
درجه سنبله رسد در نصف اللیل بر وسط السماء باشد و در حمال صورت
حمل کوکبی چند بر شکل اهلیلجی از آن جمله یک کوکب سرخ و روشن است
آنرا ارشا گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه میزان رسد در نصف
لیل بر وسط السما بود و در راس حمل دو کوکب است آنرا شرطین
گویند چون آفتاب به بیست و پنجم درجه میزان رسد در نصف اللیل

بر وسط السماء باشد و در شمال ثریا کوکب روشن است از آن راس الغول
گویند چون آفتاب به دهم درجه عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و مقدار در معرفت نصف اللیل بر سبیل تخمین در تمام
ایام سال کافی است **چهارم معرفت وقت دعا** چون دعا بحکم حدیث
حضرت نبوی علی قائله شرایف الصلوات وکرایم التحیات مغز عبادت
و اصل آنست پس اختیار وقتی که در آن وقت دعا بشرف اجابت
مقرون گردد لابد است و اولی بود و حکما گفته اند که در وقت دعا کردن
اگر برای آخرت باشد قمر با حوت ناظر بزهره و اگر برای دنیا و طلب مال
باشد باید که قمر یا در ثور یا میزان بود و ناظر بمشتری و این به تجارب
بسیار بصحت رسیده و بجهت طلب جاه قمر در اسد و آفتاب در حمل
یا قمر در حمل باشد و آفتاب در اسد و گفته اند که اگر مشتری در سرطان
یا قوس یا حوت بود و قمر در ثور یا میزان متصل بمشتری دعای
الحال مستجاب شود و بجهت اعمال سلطانی و وزارت باید که قمر در
سرطان و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان بود و قمر در ثور

بشرطی که ناظر باشد بیکدیگر و شرط اعظم درین باب ملاحظه کف الخضیب است
که یکی از ثوابت است از قدر سیم و از کواکب ذات الکرسی است
که از صور شمالی است و چون دو کوکب فرع الدلو المؤخر بنصف النهار
رسد کواکب الکرسی در شمال نیز بنصف النهار باشند و از کواکب
مشتبره آن صورت یک کوکب در مشرق می آید کف الخضیب است پس
چون قمر و عطارد مقارن کف الخضیب شود هر دعائی که در آن
وقت کنند مستجاب شود و بجهت توانگری و شجاعت باید که آفتاب
مقارن او باشد و بجهت ظفر بر ظالمان باید که مشتری
مقارن او باشد و بجهت طلب مال باید که زهره مقارن او باشد
و باید که زحل و مریخ مقارن او نباشند و اگر اجتماع شمس و قمر
در وجه تقویم کف الخضیب واقع شود و در آن وقت کسی کند دعا مستجاب
و صاحب تحفه نور الله مرقده فرموده است که چون کوکب کف
الخضیب بدایره نصف النهار رسد فوق الارض در آن وقت دعا
مستجاب شود از همه کس مگر که امر مخالف شریعت باشد که دعا مستجاب

نشود ودر اول سال هشتصد و هفتاد و دوم یزدجردی بمحاسبه
زیج خاقانی کوکب کف الخضیب در دو دقیقه چهل و دوم از درجه بیست
ونهم حمل بوده و در بلده فاخره هرات از تاریخ مذکور از ابتدای هبوط
آفتاب بنوزدهم درجه جدی تا وصول آن بدوازدهم درجه سرطان
رسیدن این کوکب بنصف النهار فوق الارض در روز بود و در آن
نصف دیگر در شب و بماند ولی استخراج کردیم در تاریخ مذکور که از این
وقت وصول آن کوکب به نصف النهار معلوم گردد بساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب و چون ثوابت بهر
هفتاد سال یک درجه حرکت میکنند چون هفتاد سال از تاریخ مذکور
بگذرد این جدول را تجدید باستخراج کنند و طریق استخراج این جدول
چنان است که تفاضل میان مطالع مرکز کوکب کف الخضیب و مطالع استوایی
تقویم آفتاب به نصف النهار بگیرند و آن تفاضل را به پانزده قسمت کنند
خارج قسمت تمت الکتاب بعون الله

بحسن توفیقه علی ید احقر العباد محمد تقی فرخی
۱۲۵۴
من دار السلطنه قزوین

	دوازده مقام و بیست و چهار شعبه نوروز عرب از پستی و رهاوی از بلندی	

رهاوی شد مقام و شعبه وی ✱ تو نوروز عجم دان و عرب هم ✱ حسینی شد مقامی ...
زوی آمد دوگاه و هم محیر ✱ تو هر که در مقام راست خوانی ✱ مبرقع پنجگاه از وی ...
مقام آمد حجاز اندر عبارت ✱ زوی آمد حصار و هم نگارت ✱ بزرگ آمد مقامی مرد ...
همایون و نهفت از وی مقرر ✱ از این کوچک مقام دلکش آمد ✱ که هم رکب بیاید از وی ...
عراق آمد مقام مطرب خوب ✱ زوی روی عراق و ... مغلوب ✱ چه اصفهان مقامی ...
تو هیار ز وفتش لورک زوی دان ✱ نوا آمد مقام مست ... ✱ زوی نوروز خارا ...
مقام نوا کز عشاق خیزد ✱ زوی هم زاول ماهور بیرزد ✱ چه بزرگوله مقام ...
زوال تو چارکه مبدل عزان ✱ مقام بوسلیک از وعظا ... ✱ زوی آمد عشیران ...
شش آوازه و سلمک از پستی اصفهان از بلندی زنگوله منجر دو بار ...
بوسلیک یکی آوازه ای بجو ✱ ز صفهان و زنگوله پدیدار ✱ دگر گردانیه ای ...
ز عشاق آمد و از راست بیرون ✱ اگر نوروز خواهی ... ✱ بجو از بوسلیک و از حسینی
اگر خواهی گوشت شهناز هم ✱ بیا از حجاز و از نوا هم ✱ بماند هر که اندر شناس ...

بدید از کوچک هم از عراقش ٭ اگر شهناز بجویی ای سماوی ٭ بجویی از بزرگ و از رهاوی
نغمه‌ها از دوازده برج ٭ حمل آمد و هر که بدید آنرا ٭ رهاوی را ز هشتم نغمه خوانی
ز هشتم نغمه آمد زنگوله بازی ٭ که دارد او ز سوی شاه آواز ٭ بجوزا اگر بندی نجبه
ز نه نغمه زوی آمد در رست ٭ حسینی را ز هشتم نغمه بند او ٭ که از سرطان بجنگ آمد برار
رسد هر که نوا و زو که مستوق ٭ ز هشتم نغمه اسی دان ز عشاق ٭ شده تا سنبله در جرج پیدا
ز نه نغمه شود کوچک مقام ٭ ز هشتم نغمه آمد راست میزان ٭ نه کم آمد ز میزان نه افزون
بعقرب زهره چون آورد واصل ٭ حجاز آمد ز هشتم نغمه حاصل ٭ عراق آمد ز نه نغمه بعقرب
ز قوس آمد برون چون بوسلیک ٭ بجدی گر باشی اهل ترکیب ٭ ز هشتم نغمه دان تو بوسلیک
ببوی دلو اگر جویی نوا را ٭ ز هشتم نغمه نوا بی تو نوا را ٭ ز نه نغمه صفاهان را بدانند
کسی کو حوت را از ما بجوید ٭ در بیان اصول مختلفه ٭ گوید عدد اصولها را
هفده بحر است ای خوش آواز ٭ بحری که قبول هر کس آمد ٭ از بحر بدان مخمس آمد
بحری که قبول او بحر است ٭ آن بحر بدان که ترک ضرب است ٭ زین عمده حرب ای [illegible]
بحری دیگر بود دو یک بار ٭ یک بحر و کرد و زین میانه ٭ دور آمده بحر [illegible]
چون مطرب اگر راه بوم ٭ من دایره ثقیل گویم ٭ آن مطرب خوش نواز شام

دایره

در دایره خفیف آمد ٭ بحری که بسوی شرق ... ٭ آن بحر بدان که ...
بحری که گذشت در دل ... ٭ از روی یقین بدان ... ٭ آن دایره که مبارک ...
معلوم کسی نشد چو ... ٭ آن دایره که هست هفتم ٭ ضرب الفتح است ای ...
چون فاخته ضرب سیمانی ٭ باید که بصد زبان ... ٭ ای نغمه سرای روح ...
نمای من نورای ... ٭ دایره دیگر ار بجویی ٭ ... ثقیل ...
زین جمله بدان که هست ... ٭ این دایره که ... ٭ زان مطرب خوش نواز ...
تا بحر ج باد گویم ٭ نقشی ز رمل ... ٭ ... ز دل ... زده ام
چون مطرب ... از صد ٭ این دایره که ...

رهاو	حسین	راست
نوروز عرب و نوروز عجم	دوگاه، محیّر	مرغی، پنجگاه
حجاز	بزرگ	کوچک
سه‌گاه، حصار	نهفته، نهفت	رکب، بیات
عراق	اصفهانک	نوا
روی، معلوب	نیرو، نشابورک	روز خارا، ماهور
عشاق	زنگوله	بوسلیک
زابل، اوج	حجازکاه، عزال	عزان، صبا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

حرف الالف

	صفحه
النجه	٢١
ابرقوه	٤٠
اخميم	ايضاً
ارجان	ايضاً
اسكندريه	٤١
اصطخر	٤٣
انطاكيه	ايضاً
انصنا	٤٤
اهواز	ايضاً
آذربیجان	٦٩
آمل	٧٠
ابله	ايضاً
ابهر	ايضاً
ابیورد	٧١
اردبیل	ايضاً
اصفهان	٧٢
اقشنه	ايضاً
ایلاستان	٧٣
آمد	١٠٣
ابروق	١٠٤
ارزن الروم	ايضاً
ارمنيه	ايضاً
اشبونه	١٠٥
افسوس	ايضاً
ابولده	١١٦
انشت	ايضاً
اطرحت	ايضاً

حرف الباء

	صفحه
بلادرنج	١٧
بكيل	٢١
بلاد حبشه	ايضاً

بارام	٢٨
باميان	٤٤
براق	٤٥
بعلبك	ايضاً
بكينا	ايضاً
برزم	ايضاً
بيت اللحم	٤٦
بيت المقدس	ايضاً
بيضا	٤٧
بابل	٧٣
بدخشان	٧٤
بروجرد	ايضاً
بسطام	٧٥
بصره	ايضاً
بغداد	٧٦
بعشور	٧٦
بنج	ايضاً
بلد	٧٧
بلور	ايضاً
بوشنج	٧٨
باب الابواب	١٠٦
بتم	ايضاً
بخارا	ايضاً
بسط	١٠٧
باكويه	١١٧
بلاد بعراج	ايضاً
بلاد تاتار	ايضاً
بلاد تغرغز	١١٨
بلاد چكل	ايضاً
بلاد ختا	ايضاً
بلاد خرلج	ايضاً

بلاد خرخیز ۱۱۹
بلاد خزر ایضاً
بلاد خطلخ ایضاً
بلاد روس ۱۲۰
بلاد غز ایضاً
بلاد کیماک ایضاً
باطن روم ۱۲۷
بلغار ۱۲۸

حرف التاء

تقسیم ربع مسکون باقلیم سبعه ۱۲
تغازه ۲۲
تکرور ایضاً
تبت ۲۸
تستر ۴۸
تونس ایضاً
تبریز ۷۸
ترکستان ۱۰۷
تفلیس ۱۰۸

حرف الجیم

جزیره ارمنی ۲۳
جزیره زانج ایضاً
جزیره نیسا ایضاً
جزیره جابه ۲۹
جزیره سقوطره ایضاً
جزیره سلاهط ایضاً
جزیره کنه ۴۸
جور ۴۹
جیزه ایضاً
جاجرم ۷۸
جبل اروند ۷۹
جبل بیستون ایضاً
جبل دماوند ۸۰
جبل ساوه ایضاً
جرجان ۸۱
جوهستة ایضاً
جیلان ۸۲

جرجانیه ۱۰۸
جنه ۱۲۸
جزیره برطانیه ۱۳۱

حرف الحاء

حضرموت ۱۷
حلب ۴۹
حمص ۵۰
حصن الطاق ۸۲

حرف الخاء

خبیص ۵۰
ختلان ۱۰۹
خلاط ایضاً

حرف الدال

دارابجرد ۵۰
دمشق ۵۱
دمندان ایضاً
دامغان ۸۳
دوراق ۸۴
دیاربکر ایضاً
دیر الجب ایضاً
دیر سعید ایضاً

حرف الراء

ری ۸۵
روم ۱۰۹
رومیه ۱۲۱

حرف الزاء

زویله ۳۰
زنجان ۸۵

حرف السین

سجلماسه ۲۴
سقالبه ایضاً
سندابل ایضاً
سابور ۵۱
سبقه ۵۲

سجستان ٥٢
سنى ٥٣
سدوم للفضا
سنون للفضا
سامرا ٨٦
ساوه للفضا
سيران ٨٨
سلماس للفضا
سميرم للفضا
سنابار للفضا
سجار ٨٩
سمرقند ١١٠
سنتلث ١١١
سنره للفضا
سد ياجوج ماجوج ١٢٢

حرف الشين

شمغ ٢٥
شبيلان للفضا
شام ٥٣
شيراز ٥٤
شهرزور ٨٩
شاش ١١٠
شابر ١٢٣
شيروان للفضا
ششويق ١٢٤

حرف الصاد

صنعا ١٩
صين ٢٦
صعيد ٥٥
صقيبه للفضا
صقلاب ١٢٩
صوواق ١٣١

حرف الضاد

ضربات ١٩

حرف الطاء

طايف ٣٠
طبغله للفضا

طبريه ٥٥
طبرستان ٩٠
طمغاج ٩١
طيب ٩٢
طرطوسيه ١١١
طيطله للفضا

حرف العين

عدن ٣١
غرازه ٥٦
عين جاره للفضا
عين الشمس ٥٧
عبد الله لال ٩٢
غزنه للفضا
غور ٩٣
غوطه ٥٨

حرف الفاء

فاس ٣١
فواهن ٩٣
فاراب ١٢٤
فرغانه ١٢٥

حرف القاف

قاع ٢٦
قشير ٣٢
قيروان ٥٨
قزسين ٩٤
قزوين للفضا
قم ٩٥
قره ١١٢
قطلونه للفضا
قيصريه للفضا
قسطنطينه ١٢٥

حرف الكاف

كنجويه ٢٧

کلبا	۳۲	مارب	۲۷
کابل	۵۸	مهره	ایضاً
کذال	۵۹	معرفت اقلیم دوم	ایضاً
کران	ایضاً	مدینه شریفه	۳۳
کفرطاب	ایضاً	مکه معظمه	۳۴
کفرنجد	۶۰	ملبار	۳۷
کورا	ایضاً	منزفتین	ایضاً
کرال	۹۶	مذهر	۳۸
کرکان	ایضاً	معرفت اقلیم سیم	۳۹
کرغة	۱۲۶	مربوط	۶۰
حرف اللام		مصر	ایضاً
لورقه	۱۱۲		
حرف المیم		مکران	۶۴
مساحت سطح ارض	۷	منیف	۶۵
مساحت ربع مسکون	۱۰	موته	ایضاً
معرفت ما بین خط استوا و اقلیم اول	۱۵	مورجان	ایضاً
مقدشو	۱۹	معرفت اقلیم چهارم	۶۸
معرفت اقلیم اول	۲۰	مادران	۹۶

معرفت وقت دعا	۱۵۹	معرفت سمت قبله در بلد ها	۱۴۹
ما دردستان	۹۷	معرفت مقادیر حرکات افلاک نوانیع در بیست چهار ساعت شبانه روز	۱۳۹
مرو	ایضاً		
معرفت اقلیم پنجم	۱۰۳	معرفت مقدار قطر کواکب نوانیع	۱۴۱
مدینه نحاس	۱۱۳	معرفت مقادیر اجرام کواکب	۱۴۴
مراغه	۱۱۴	معرفت اول وقت نماز پیشین	۱۴۷
مسطیله	ایضاً	حرف النون	
مطیطه	۱۱۵	ناصره	۶۶
ملطیه	ایضاً	نعراوه	ایضاً
معرفت اقلیم ششم	ایضاً	نصیبین	۹۷
		نهاوند	۹۸
مدینه ن	۱۲۶	نیشابور	۹۹
معرفت اقلیم هفتم	۱۲۷	نینوی	ایضاً
معرفت خارج الاقالیم در جانب شمال تا آخر عمارت	۱۳۰	حرف الواو	
معرفت ما بین آخر عمارت تا آخر ربع مسکون	۱۳۱	وادی ...	۶۶
معرفت مساحت جرم ارض	۱۳۲	وادی موسی	۶۷
مقادیر در معرفت مساحت افلاک و کواکب	۱۳۴	واسط	۹۹
معرفت ابعاد سطح افلاک از مرکز عالم	ایضاً	واطردون	۱۳۰
معرفت مقدار یک درجه نواحی در محیط عظیمه که بر سطح فلک بفرض شود	۱۳۸	وراء بلاد بلغار	۱۳۱
		حرف الهاء	

هند ٣٨

هراة ٦٧

هندیان ٦٨

هراة ١٠٠

همدان ١٠١

حرف الياء

یمن ٢٠

یابه ٦٨

یک ١٠١

یکان ١٠٢

یونان ١١٥